

طبقاتی، قابل حصول است، و در جریان قرار گرفتن در این مسیر تکامل اجتماعی است که ذات انسانی تحقق می‌یابد. تکاملی که در بینش توحیدی، عقیم و منحصر و محدود به هستی دنیوی نبوده و سرنوشت ابدی شکوه‌مندتری را بدنبال دارد. هر اندیشهای غیر از این، که نام اسلام و توحید به خود نهد، بی‌گمان ادعای اسلام او یک کذب محض و یک اندیشه‌ی طبقاتی شرک‌آمیز و در عهد ما یک نظرگاه بورژوازی یا خرد بورژوازی پنهان شده در زیر ماسک مذهب، اسلام است.

### پلورلی:

۱- در اینجا مضمون طبقاتی این "فرمالیسم" و منافع شخصی که خرد بورژوازی سنتی را می‌دارد تا برای ادامه‌ی حیات و یا حاکمیت خود اشکال و شواهر جوری را به جای محتوی "اصل" بگیرد، فراموش شده است. به عبارت دیگر این افکار اگر چه به طور ناآگاهانه و تحت تاثیر فرهنگ خاص خویش به یک سری نظرگاهها و یا مواضع فرمالیستی می‌رسند، لیکن، بطور غیرزی هم که شده، در پشت این نظرگاهها و مواضع، منافع طبقاتی خویش را درگویی می‌کنند. به عنوان مثال وقتی خرد بورژوازی برای از بین بردن آثار طاغوت، با آن شدت و عصیانیت به انهدام

آوردن مصهور به مهر "شیر و خورشید" می‌پردازد، خوب می‌داند که وجود شکنجه و برگردن زندانها از عناصر مبارز و مجاهد، خیلی بیشتر مردم را به یاد طاغوت می‌اندازد تا آرم شیر و خورشید روی اوراق ادارات!

۲- عبارت داخل گیومه از مقدمه‌ی "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" نقل شده است.

۳- برای آگاهی بیشتر از این موضعگیری روحانیت، می‌توان به کتاب "فلسوفانها" که در همان ایام نوشته شده و در آن نویسنده، ضرورت حیانت از کودتای ۲۸ مرداد را تصریح کرده است، مراجعه نمود. ضمناً تذکر این نکته ضروری است که پیشگامان انقلابی و عناصر روشن بین و مترقی روحانیت نظیر پدر طالقانی، که در حقیقت نماینده‌ی خواست اکثریت مذهبون مهین ما بودند، در نهضت ملی ایران نقش‌های مثبت و درخشانی ایفا نمودند. لیکن به واسطه‌ی حاکمیت عناصر مرتجع، روحانیت در تمامیت خود، نتوانست به نقشی که به عنوان یک اهرم تودمائی می‌بایست در جنبش ملی ایفا کند، عمل نماید.

۴- بر خلاف دیدگاه مارکسیستی که نقش عنصر اقتصادی را مطلق کرده و در قالب "زیربنای روحانیت"، سایر پدیده‌ها و تحولات اجتماعی و انسانی را معلول بلا فصل آن می‌داند، اسلام

انقلابی نقش عنصر اقتصادی را مطلق نگرده و آن را صرفاً در گذار "مبتدا" که آنهم به تنهایی تعیین کننده‌ی پدیده‌ها و تحولات اجتماعی نیست بررسی نموده و معتقد است که این "مبتدا" در کنار عنصر ایدئولوژیک به عنوان "شرط" است که می‌تواند تغییر و تکاملی را در مناسبات اجتماعی بوجود آورد.

۵- البته علت اصلی این فرار، همان موضع طبقاتی خرد بورژوازی سنتی است. به نحوی که برای نمایندگان این قشر حتی اصیلترین واژه‌های اسلامی نیز از ترس اینکه مبادا از آنها نفی استشار و نفی طبقات استنباط شود، ترسناک است. به عنوان مثال وقتی که نماینده‌ی مجلس خبرگان اظهار می‌دارد که: "ما از این لفظ توحیدی وحشت داریم"، بلافاصله علت این وحشت را چنین ذکر می‌کند: "نظام توحیدی یعنی نظام بی‌طبقه و این کمونیستی است!" (مراجعه شود به مجاهد شماره‌ی ۱۷)

# بررسی محتوای درك اقسام عمده خرد بورژوازی از اسلام

نقطه نظرهای فلسفی اسلام بی محتوای خرد بورژوازی سنتی

از آنچه تاکنون گفته شد، می توان تا حدودی دیدگاههای جامعه شناسانه و مواضع اقتصادی - اجتماعی "اسلام طبقاتی خرد بورژوازی سنتی را به دست آورد (۱). در اینجا بد نیست به منظور تشریح کامل تر عناصر متشکلهی محتوای چنین "اسلامی" اشاره ی خیلی کوتاهی به نقطه نظرهای فلسفی آن نیز بنمائیم. بدین منظور، ابتدا راجع به شیوه ی تفکر (منطق) و روشی که در استدلالات و تبیینات فلسفی آن به کار می رود، مختصری توضیح می دهیم و سپس تصویری را که این تفکرات بر اساس چنین نگرشی از "خدا" ارائه می کنند، مورد بررسی قرار می دهیم.

شیوه ی محوری و رایج در استدلالات و تبیینات فلسفی اسلام بی محتوای خرد بورژوازی سنتی "تعقل مجرد از واقعیت" یعنی خرد گرایی محض می باشد.

بطوریکه می دانیم، در این شیوه نقش عقل و منطق در شناخت، مطلق شده، و تجربه و محسوسات فاقد اعتبار می گردد. که در نتیجه ی آن، تعقل نیز از مبنای عینی و پابهی تجربی و علمی، تهی می گردد. شکل استدلال نیز معمولاً و در اغلب اوقات مبتنی بر شیوه ی صرفاً قیاسی است ( یعنی از

رنگ آمیزی کردن این نقطه نظرها و چهره ی امروزین بخشیدن به آنها، صورت گرفته است، که در مجموع، تفکرات فلسفی مزبور را به صورت یک مجموعه ی التقاطی در آورده است. لیکن از آنجا که در این قبیل تغییرات غیر اساسی، بنیادهای افکار فلسفی فوق و شیوه ی ذهنی آنها همچنان دست نخورده باقی می ماند، و از آنجا که در مجموعه ی التقاطی فوق الذکر، عنصر اصلی را همان برداشتها و ادراکات ذهنی تشکیل می دهد، لذا این به اصطلاح نوسازیها، در جوهر و ماهیت نظرات فوق تغییری اساسی ایجاد نمی نماید. روشن است که بحثهای فلسفی به اصطلاح خدا شناسانه در پرتو چنین شیوه های ذهنی از آنجا که صرفاً مبتنی بر مقولات عقلی است، به یک سری بحثها و جدلهای کلامی و به عبارت دقیق تر، بازی با کلمات تبدیل خواهد شد.

کلماتی که پیوندشان با واقعیت بریده شده است و بازی با آنها جز به ایدئالیزم (پندار گرای) راه نخواهد برد، در حالیکه می دانیم این شکل عقل گرایی، در قرآن و اسلام وجود ندارد. شیوه ی قرآن اساساً مبتنی بر روش استقرای و قیاس صوری است. قرآن به رغم تمامی روشهای کلامی و

کل به جز رسیدن) آن هم قیاسی صوری و طبیعتاً سطحی، که مضمون آن چیزی جز کلی باقی و غوطه ور شدن در ذهنیات بیگانه از واقعیت، نیست. البته این روش از قرنهای پیش بر ذهن اکثریت متفکرین به اصطلاح اسلامی، و هم چنین تعلیمات فلسفی مدارس و حوزه های علمیه، حاکم بوده است. متفکرین و حوزه های که بیشتر متکی به منابع و رساله های قدیمی متأثر از فلسفه ی یونان بودند تا به منابع اصیل اسلامی (قرآن و نهج البلاغه) دستاوردهای تجربی و علمی (۲). در دوران حاضر نیز همین تفکرات، منبع عمده ی تفسیر و آبخور نقطه نظرهای فلسفی خرد بورژوازی را تشکیل می دهد. البته بایستی توجه داشت که به دلیل یکدست نبودن خرد بورژوازی سنتی، و هم چنین به خاطر موقعیت تاریخی کنونی و ضرورت های گریزناپذیری که پیشرفت علم در برابر این قشر قرار داده، برخی از فلاسفه و متفکرین اسلام بی محتوای خرد بورژوازی سنتی اجباراً به تجدید نظرها و نوسازیهای در جهت وارد کردن برخی عناصر واقع گرایانه در برداشتهای فلسفی خویش و بیرون آوردن آن از حالت عقلی صرف، تن داده اند. به خصوص در رساله های اخیر به طور مشخص تلاشهایی در جهت

ذهنی، برای اثبات خدا و هدفداری جهان، به استدلالات ذهنی و مباحثی از قبیل "واجب و ممکن"، "حادث و قدیم"، "ذات و عرض" و... (به گونه‌ای که در ادراکات صرفاً عقلی و صوری فلاسفه‌ی ذهن‌گرا به چشم می‌خورد) وارد نشده، و خدا را نه در منافذ بزرگ، بلکه با تکیه بر عینیات طبیعی نظیر گردش زمین و آسمان و توالی شب و روز و... و آنگاه استنتاج منطقی از این عینیات، نشان می‌دهد. البته تردیدی نیست که در نگرش اصیل توحیدی، اثبات هدفداری جهان، سرانجام از طریق تفکر منطقی و استفاده از قیاس منطقی بر واقعیات (ونه قیاس صوری) صورت می‌گیرد، لیکن در این بینش برعکس روشهای ایده‌آلیستی که بریدن از واقعیات و انکار قانونمندیهای عینی (مانند نقطه نظر علمی تکامل و یا قوانین عام حاکم بر پدیده‌های مادی) را مقدمه‌ی اثبات خدا می‌دانند، پذیرش حقایق و واقعیات خارجی، شرط ضرور قبول خدای واقعی است. و به رغم تلقی‌های فکالیستی مذهب سنتی، دخالت او را در استثنایها و خلاف رویه‌ها سراع نمی‌دهد، بلکه برعکس، معتقد است که اراده‌ی خدا از طریق همین قانونمندیهای و از بطن تضادها و طبیعت درونی اشیا جاری می‌شود. و به این ترتیب قرآن حساب خود و خدای خود را از پندار گرایان و فلسفه‌ی ایده‌آلیسم تماماً جدا می‌کند:

"و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون" (آیه‌ی ۷۸ سوره) (و از ایشانند گروهی بی‌دانش که از کتاب (آفرینش و نیسن آن که قرآن باشد)، جز مشتی افسانه و وهم می‌دانند و سردر بنیاورده‌اند، و حر این نیست که ایشان در پندارند (پندار گرا هستند) ملاحظه می‌شود که خدای قرآن و انبیا توحیدی که بر اساس عینیات و واقعیات مفهوم می‌گردد، با خدای ذهنی و پندارگرایانه‌ی اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، سخت بیگانه است و در نقطه مقابل آن قرار دارد. در نگرش اصیل قرآنی، این قبیل خداهای ذهنی در حکم "تابو" یا بتی است که صرفنظر از آثار خوب یا بد آن، تضادهای عمیق و سازش‌ناپذیری را با خدای ادیان توحیدی در دل خود پنهان کرده‌اند. به همین دلیل است که ما اعتقادات هدف‌گرایانه‌ی فلاسفه و متفکرین خرده‌بورژوازی سنتی را که با مسأله‌ی تکامل، برخورد ایده‌آلیستی دارند، به علت فقدان یک بنیاد عینی بی‌محتوا و غیر رئالیستی تلقی می‌کنیم (۳). در واقع اعتقادات مزبور تنها یک تشابه "صوری" با نگرش اصیل توحیدی دارند، و گرنه به لحاظ محتوا این ادراکات مبین ایده‌آلیسم بوده و هیچ گونه وجه اشتراکی با توحید واقعی ندارند.

## درک ایده‌آلیستی از انسان و جامعه

در مورد تبیین اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی از انسان، بایستی بگوئیم که صرفنظر از ادراکات خرافی و اسرائیلیاتی که در باره‌ی منشاء و چگونگی خلقت انسان، در متون و آثار نویسندگان وابسته به این تفکرات به وفور یافت می‌شود، اساساً تمیینات فلسفی مزبور بر پایه‌ی ایده‌آلیستی قرار دارد. زیرا اگر چه در این تمیینات "انسان به منزله‌ی یک وجود مختار نگریسته می‌شود، لیکن این "مختار بودن" یا یک برخورد غیر علمی که انسان و تکامل او را از بستر اجتماعی‌اش جدا می‌سازد، به اصطلاح ایده‌آلیزه شده و یا محدودیت‌های اجتماعی - تاریخی آن به فراموشی سپرده می‌شود (۴). بر اساس چنین تبیینی از انسان، تکامل آدمی از طریق تهذیب نفس و خودسازی فردی (به صورت منتزع از حرکت اجتماعی) قابل حصول بوده و فرد تحت یک نظام و سیستم ضد خلقی هم که باشد، می‌تواند بدون ستیز با آن به عالی‌ترین مدارج کمالات انسانی برسد! در مورد "جامعه" و "تاریخ" نیز اگر چه نقش عنصر "هدایت" و "رهبری" در تحولات اجتماعی مورد تأکید قرار می‌گیرد، لیکن این تأکیدات باز به همان دلیل فقدان بنیاد

عینی و نادیده گرفتن مبنای اقتصادی - اجتماعی حرکت و تکامل جامعه ( که خود از فقدان یک دید علمی نسبت به جامعه ناشی می شود ) مضمون ایده آلیستی پیدا کرده و فاقسد محتوای توحیدی می گردد ( ۵ )

به طور کلی فقر علمی دیدگاههای اسلام بی محتوای خرده بورژوازی سنتی در این زمینه ، بیش از سایر زمینهها به چشم می خورد ، حتی در بسیاری موارد اصلا وجود عینی جامعه و قانونمندیهای آن مورد انکار قرار می گیرد . نویسندگان خرده بورژوازی سنتی بر مبنای چنین تفکراتی اصرار می ورزند که تحولات اجتماعی از هیچ قانونی پیروی نمی کند ، بر مبارزه ، قانونمندی معینی حاکم نیست ، و برای انقلاب کردن و تغییر جامعه ، لازم نیست دانش انقلاب را فرا گرفت و بر اساس اصول معینی حرکت کرد !

البته همانطور که قبلا هم گفتیم ، از خرده بورژوازی سنتی به غلب بیگانگی شدیدش با علم و مخصوصا قوانین علمی جامعه شناسی ، انتظار هم نمی توان داشت که بتواند به یک دید علمی نسبت به جامعه و تاریخ مجهز باشد ، که در پرتو آن بتواند به تبیین توحیدی اصیلی از این مقولات دست یابد .

## پاورقی ها :

۱- مشروح نقطه نظرهای اقتصادی اسلام بی محتوای خرده بورژوازی پیدا در فصل جداگانه ای مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

۲- سابقه ای این عقلانی گری در تاریخ اسلام ، به زمان خلفای عباسی می رسد . یکی از شگردهای سیاسی خلفای جبار و قاصب عباسی ، بر علیه ائمه ای تشیع انقلابی ، این بود که در مقابل فرهنگ اصیل اسلامی آنها ، فرهنگ یونانی را - که قیاس صوری ارسطو ، عنصر مسلط آن را تشکیل میداد - ترویج بکنند ، و همه می دانیم که در طول تاریخ اسلام ، تفکرات حکماتی که به نام اسلام کار کرده اند ، چه تأثیرات سوئی از این فرهنگ پذیرفته است ( برای آشنائی بیشتر با این شیوه ای انحرافی می توان به کتاب " تبیین جهان " جلد ۲ مراجعه نمود )

۳- در اینجا ما وارد بررسی ادراکات ایده آلیستی خرده بورژوازی سنتی از مسائلی مانند تکامل ، منشاء انسان و ظرف تکامل او ، و یا جامعه و مخرج مادی آن ، نشده ایم . چه این بررسی ها نیازمند تشریحات جداگانه و مفصلی پیرامون تبیین توحیدی " وجود " ، " انسان " و " جامعه " و تفاوت کیفی آن با تهبینات مختلف ایده آلیستی و

بذاهب غیر توحیدی است ، که از عهده ی بحث حاضر که بیشتر بر نقطه نظرها و بازتاب های اجتماعی تفکرات اسلام بی محتوای خرده بورژوازی نظر دارد ، خارج می باشد .

## ب- بررسی محتوای ادراکات به اصطلاح اسلامی خرد بورژوازی غیر سنتی

### جنبه‌های مثبت و منفی دیدگاه‌های فلسفی خرد بورژوازی غیر سنتی

ویژگی رو به گسترش و تطبیق پذیری (نسبی) شیوهی زندگی و تولید خرد بورژوازی غیر سنتی (۲)، موجب می‌گردد که به طور کلی فرهنگ این اقشار، در قیاس با دگماتیسم و محدودیت فکری خرد بورژوازی سنتی، از پویایی و وسعت دید بیشتری برخوردار شود، که در مجموع صلاحیت بیشتری را در جهت سازگاری با نیازها و ضرورت‌های نوین ناشی از پیشرفت شرایط اجتماعی واجد می‌گردد.

بزرگ است، و بالاخره متفاوت با این دو دیدگاه، برداشتهای دیگری نیز در همین طیف وجود دارد که در حکم مترقی‌ترین شاخه‌های تفکرات مذهبی خرد بورژوازی به شمار می‌رود. این برداشتها که شمار نفی استشار نیز در آنها به چشم می‌خورد، منعکس کنندهی آرمانهای خرد بورژوازی چپ (رادیکال‌ترین بخش خرد بورژوازی) می‌باشد. البته چون شعار "نفی استشار" فوق، فاقد بنیاد عینی (انگاز) به طبقه‌ی کارگر است، بنابراین نمی‌تواند در دنیای واقعی تحقق پذیرد. کما اینکه روایات شریعتی هم که پیروان این تفکرات در مورد نظام ایدئال و جامعه‌ی آرمانی خویش در سر می‌پرورانند، به دلیل اینکه از شناخت واقعیات و قانونمندیهای اجتماعی و حرکت بر اساس آنها، ناتوان هستند، در حد شعار و روایات باقی مانده و عملی نمی‌گردد. از این رو نظام اجتماعی مبتنی بر این افکار و ایدئولوژیها در مسیر عملی خود، نمی‌تواند مبرر اسباب بهره‌کشی و طبقات باشد، و بیشتر بک نوع "سوسیالیسم خرد بورژوازی" را تداعی می‌کند. (۱)

البته چارچوب‌های فکری فوق وجوه مشترکی نیز با یکدیگر دارند که بازتاب خصیلت‌ها و ویژگیهای مشترک اقشار مختلف خرد بورژوازی غیر سنتی است.

اکنون پس از تشریح مختصر دیدگاه‌ها و عناصر تشکیل دهنده محتوای "اسلام" صوری خرد بورژوازی سنتی، بویست به بررسی آن دسته از استنباطات و ادراکات به اصطلاح اسلامی می‌رسد که مبین خصوصیات و منافع اقشار خرد بورژوازی غیر سنتی و بخشی از بورژوازی لیبرال (در شرایط کنونی) می‌باشد.

نکته‌ای را که در این بررسی بایستی بدان توجه داشت، این است که ادراکات و برداشتهای این بخش از خرد بورژوازی را به دلیل متنوع بودن و وسعت طیف آنها، نمی‌توان در یک گادر فکری مشخص گنجانید. از این رو تفکرات مزبور در چارچوب‌های فکری متفاوتی که اساسا بر مبنای دیدگاه‌ها و مواضع "اقتصادی - اجتماعی" متفاوت اقشار و لایه‌های مختلف خرد بورژوازی غیر سنتی تعیین می‌شود، قرار می‌گیرند.

مثلا چارچوب دیدگاه‌ها - شی که بیان کننده و توجیه‌گر منافع اقشار بالا و مرده خرد بورژوازی و لیبرال‌ها هستند، مسلما با چارچوب تفکراتی که نمایندهی لایه‌های پایین و متوسط خرد بورژوازی محسوب می‌شوند، متفاوت است. اولی جامعه‌ی ایدئالش یک نظام سرمایه‌داری است، در حالیکه دومی مدافع و خواستار استقرار یک نظام خرد بورژوازی بوده و حداقل در کوتاه مدت مخالف سرمایه‌داری

( البته نه بطور استراتژیک ) چه رشد مناسبات سرمایه‌داری و پیچیده‌تر شدن حاکمیت امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه (که همراه با انعکاسی پیشرفت‌های عظیم علمی و صنعتی در این کشورها بوده) ، مسائل جدیدی را در پیش رو قرار می‌داده که پیش‌بینی عقوبت‌مانده خردموروزاری سنتی ، از پاسخگویی به آنها ناتوان بوده است . به علاوه همانطور که می‌دانیم ، نمایندگان فکری و ایدئولوژی‌های مذهبی وابسته به این اقتدار ، اکثراً از افراد دانشگاه دیده و با تحصیل کرده‌ی غرب بوده و در برخی زمینه‌ها با مسائل و دستاوردهای علمی آشنا هستند ( غیر از مسائل اجتنابی و اقتصادی که عموماً در این زمینه‌ها فاقد بینش علمی بوده و بیشتر تحت تأثیر دیدگاه‌های بورژوازی جامعه‌شناسی غربی هستند ) . همچنین این افراد اغلب خود در حرکت‌های سیاسی شرکت داشتند ، و یا به ترتیبی در معرض تناقضات اجتماعی ( و بعضاً جهانی ) قرار داشته ، و از آنها تأثیر پذیرفته‌اند .

این عوامل در مجموع موجب افزایش انعطاف و تحرک فکری آنها می‌گردیده ، که در پرتو آن امکان می‌یافتند در زمینه‌ی تفکر مذهبی دست به نوآوری‌هایی بزنند . البته این نوآوری‌ها و برداشتهای بالنسبه ترقی از اسلام ، عموماً به شکل پراکنده و جزئی بوده و فاقد یک سیستم نظری منسجم و مدون می‌باشد . با این همه ، نقطه‌نظرها و دستاوردهای مزبور ، حاوی عناصر واقع‌گرایانه و جنبه‌های مثبتی هستند که در

حد خود قابل تأییداند . به عنوان مثال می‌توان به کوششهایی که به وسیله‌ی برخی از روشنفکران و نویسندگان مذهبی خودمان ، در راه نگرش و برخورد علمی با مذهب به عمل آوردند ، اشاره کرد ، که با توجه به مضمون ترقی آنها ( شوریدن بر علیه تصورات ضد علمی و فشری مذهب سنتی ) ، گامهای مثبتی در جهت پرده برداشتن از تضاد دروغین علم و مذهب ، به شمار می‌رود ، و به موقع و در حد خود حرکتی ارزشمند محسوب می‌گردد .

اما جنبه‌ی منفی و اشکال مهمی که در این تلاشها به چشم می‌خورد ، وجود نارسائی‌ها و ناتوانی‌هایی است که این نویسندگان به علت فقدان یک بینش دیالکتیکی ، در بکار بردن به جا و صحیح نقطه‌نظرهای علمی در تشریح مفاهیم مذهبی ، بدان دچار می‌شوند ، و عموماً آنها را به دام مکانیسم ( ۲ ) می‌اندازد . البته نقطه ضعف مزبور ، یعنی نداشتن بینش دیالکتیکی ، در دیدگاههای جامعه‌شناسانه و نقطه‌نظرهای اقتصادی نویسندگان مزبور ، به نحو بارزتری ظاهر می‌شود ، که با همدا به آن اشاره خواهیم کرد .

این نگرش مکانیستی را می‌توان هم در نوع استدلال‌ها و تشبیه و تمثیل‌ها ، و هم در برداشتهای و دیدگاههای فلسفی متفکرین مورد بحث ، مشاهده کرد . البته آنها سعی می‌کنند مفاهیم و داده‌های مذهبی را به اصطلاح از زاویه‌ی نگرش علمی مورد مطالعه و بررسی فرار دهند ، لیکن ضمن این بررسی ، فواینین و اصول یک رشته از علوم را که ناظر بر

بعضی معینی از واقعیت است ، به حوزه‌ی دیگری که موضوع و مسائلی مورد بررسی در آن حوزه قرار دارد ، تعمیم داده ، و ذریعته تفاوت کیفی قلمروهای مختلف آنها را نادیده می‌گیرند . به عنوان مثال می‌توان به برداشتهای اشاره کرد که طی آنها به منظور اثبات و تشریح علمی برخی ایدئهای مذهبی ، فواینین ترمودینامیک ( که تنها کارکردهای قلمرو معینی از طبیعت بی‌جان را می‌تواند توضیح دهد ) ، نه تنها به پدیده‌ی حیات ، بلکه به قلمرو روانشناسی و جامعه و اقتصاد نیز بسط داده می‌شود ، و حتی تلاش می‌گردد تا قیامت و باز بعد از حیات انسان نیز کاملاً با اصول آن توضیح داده شود ! در نتیجه معمولاً چنین کوششهایی به ساده سازی واقعیت‌های پیچیده‌ی جهان خارجی و برانجام غلطیدن در وادی ایدئالیسم منجر خواهد شد .

جنبه‌ی منفی دیگری که کم و بیش در ادراکات و برداشتهای فوق به چشم می‌خورد ، "علم زدگی" و جایگزین کردن تبیینات فلسفی به وسیله‌ی تشریحات علمی است ( ۲ ) ، که نتیجه‌ی جبری آن توجه یکجانبه به تشریح مکانیزم مفاهیم مذهبی و گریز از تبیین فلسفی آنها می‌باشد . البته این امر تا آنجا که منضم نفی فلسفه‌ی اسکولاستیک سنتی و انتقاد از بی‌اعتنائی به علم بوداست ، امری ترقی و قابل تأیید می‌باشد . اما حرکت درست‌تر این است که ضمن نفی فلسفه‌ی مذکور ، در حد تشریحات علمی متوقف نشده ، و آن را با یک فلسفه‌ی واقع‌گرایانه جایگزین کنیم ، چون همانطور که می‌دانیم

فلسفه خود کارکردها و ضرورتی دارد، که از عهده‌ی علم خارج است. (۵)

به عنوان نمونه می‌توان از نویسنده‌گانی نام برد که سعی می‌کنند مسأله‌ی قیامت را (که یک تبیین فلسفی و خارج از قلمرو علم است) صرفاً بطور علمی (و در حد فرضیاتی) تشریح نموده و بهترین تلاش خود را صرف پاسخگویی به مکانیزم و چگونگی تحقق قیامت می‌نمایند. روشن است که چنین تلاشی صرفنظر از نتایج غیرعلمی احتمالی مفهوم واقعی و شگوه‌مند قیامت را نیز (که در یک نگرش عمیق و تبیین فلسفی توحیدی صمیم پاسخ وجود به مسئولیت انسان است)، لوث می‌سازد.

در مواردی از این کوشش‌ها هم دیده شده که متأسفانه الگوها و نظریات بورژوازی با نقطه‌نظرهای علمی متضاد گرفته شده، و اسلام را بر اساس آنها تفسیر نموده‌اند. مثلاً می‌توان به برداشتهایی اشاره کرد که طی آنها سعی شده پراگماتیسم بورژوازی آمریکائی را در اسلام وارد کنند و از این طریق در مقابل مارک ایدئالیستی بودن مذهب، موضع بگیرند. کوشش‌هایی بسیار ناشایسته‌ای که پیش از آن که صمیم واقع‌گرائی اسلام - که بر یک نگرش دینامیک نسبت به امور عینی استوار است - باشد، این ایدئولوژی را در غشائی از ایزکتیبویسم (عین‌گرائی) مبتدل و عامیانه فرو می‌برد.

البته نباید ناگفته گذاشت که به میزانی که ما بتوانیم، و حد پیشرفت علم و دانش اجازه دهد، فهمیدن مکانیزم‌ها، امری مثبت و مفید خواهد بود ولی تأکید ما در اینجا بر این است که آنچه مهم‌تر است،

دیگ فلسفه‌ی فضاها و به اصطلاح تبیین آنها است. فراموش کردن این ضرورت و جایگزینی آن با تشریح مکانیزم‌ها، نشانگر همان علم‌زدگی بورژوازیستی است که حتی ممکن است باعث لوث شدن اعتقادات و اموری بشود که فلسفه‌ی درختان در ورای آنها وجود دارد. مضافاً بر این که مکانیزم برخی از این مسائل و اعتقادات را به راحتی نمی‌توان تشریح کرد، و برخی اساساً به قلمرو فلسفه نعلق دارند و تشریح‌پذیر نیستند، و بالاخره برای دریافت و تشریح مکانیزم پارهای دیگر، احتیاج به حدود و درجات بسیار پیشرفته‌تری از علم و دانش می‌باشد، که دست‌یابی بدان چه با احتیاج به زمانهای طولانی داشته باشد.

نکته‌ای را که در اینجا بلافاصله بایستی خاطر نشان کنیم این است که انتقادات ما به این دریافتها تحت عنوان علم‌زدگی مکانیزم و با نداشتن بینش دیالکتیکی، نهایستی یا انتقاداتی که از موضع راست و ارنجایی و به وسیله‌ی نمایندگان تفکر اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی، نسبت به این برداشتها صورت می‌گیرد و آنها را دقیقاً به خاطر همان جنبه‌ی منرفی آن یعنی توجه به دانش و دست‌آوردهای علمی و فلسفی و کلام اسکولاستیکی رایج، به باد حمله و تکفیر می‌گیرند، اشتباه کرد. این حملات از جانب کسانی صورت گرفته که با وابستگی و وفاداری به همان شیوه‌های کهنه و افکار ارنجایی و ستیز با هرگونه نوآوری بر تداوم فاجعه‌ای که در طول تاریخ بر اسلام وارد شده،

اصرار می‌ورزند. کسانی که به دور از حرکت اجتماعی و علمی انسان، با حاشیه‌گزینی و حجره‌نشینی به فلسفه‌سازی و ردیه‌نویسی می‌پردازند و در برابر هر جریان و حرکت نوینی، علم مخالفت بر می‌افرازند و در نهایت نیز وقتی که سلاحهای "ایدئولوژیک" خویش را کند و بی اثر می‌یابند، "جماق تکفیر" شل را به کار می‌گیرند.

### پاورقی:

۱- راجع به نظریه "سوپالیزم خرده‌بورژوازی" در مباحث آینده توضیح خواهیم داد.

۲- این ویژگی با ماهیت مبرنده و رو به زوال خرده‌بورژوازی غیر سنتی تناقضی ندارد. در واقع این "ویژگی" بایستی در گذر "ماهیت" کلی اقلیت خرده‌بورژوازی مورد توجه قرار گیرد. مثلاً این تفاوت نیز اساساً ناشی از شکل خاص مناسبات اقتصادی - اجتماعی و شیوه‌ی تولید خرده‌بورژوازی غیر سنتی است. چه همانطور که می‌دانیم خرده‌بورژوازی غیر سنتی، مولود سرمایه‌داری بوده و از این رو برخلاف خرده‌بورژوازی سنتی که با پیدایش بورژوازی و رشد کم صنعت رو به نابودی می‌رود، تنها پس از نهایت رشد صنعت، نابود می‌شود. زیرا این قشر به علت انطباقی با نیازهای سرمایه‌داری، تا آن مقطع (پیشرفت نهایی صنعت) رشد خود را با رشد جامعه‌ی سرمایه‌داری هماهنگ کرده و دائماً سیر بوجود آمدن خود را



تجدید می‌کنند.

۱- منظور از "مکانیسم"

یا بینش مکانیستی در فلسفه، آن نگرشی است که به پدیده‌های هستی (و همچنین به کل هستی) هم چون یک دستگاه مکانیکی می‌نگرد، و اصول و قواعد مکانیک را به همه‌ی آنها تعمیم می‌دهد، واضح است که در نتیجه‌ی این شیوه برخورد، تفاوت‌های کیفی قلمروهای مختلف واقعیت نادیده گرفته می‌شود. بینش مکانیستی اگر چه در کنار فلسفه‌ی ماتریالیسم رشد و گسترش یافت، لیکن الزاما همراه با

ماتریالیسم نیست و در چارچوب فلسفه‌های غیر ماتریالیستی (و من جمله تفکرات مذهبی رایج) نیز می‌تواند مصداق پیدا کند.

در مقابل بینش مکانیستی، بینش دیالکتیکی قرار دارد که توضیح کامل‌تر، صحیح‌تر و کلا واقع‌بینانه‌تری از جهان و پدیده‌های آن به دست می‌دهد، و بخصوص تفاوت‌های کیفی حوزه‌های مختلف جهان و طبیعت را که بینش مکانیستی از تشریح آن عاجز است، مورد بررسی قرار می‌دهد (البته همان‌طور که می‌دانیم در دیدگاه ایدئولوژیکی ما، دیالکتیک در یک چارچوب توحیدی به کار می‌رود. زیرا به اعتقاد ما چارچوب ماتریالیستی برای آن تنگ و نامناسب می‌باشد و تنها در چارچوب فلسفه‌ی توحیدی است که دیالکتیک قادر به توضیح همه جانبه و کاملا صحیح پدیده‌های مادی خواهد بود.)

۲- "علم زدگی"

(ماتریالیسم)

گرایش است که بر طبق آن کوشش می‌شود تمام پدیده‌ها،

مفاهیم و مقولات به طور علمی تشریح شود. چنین کوششی لزوما متوجه‌ی تشریح مکانیسم پدیده‌ها می‌گردد، و به تبیین فلسفی آنها به زحمت تحقیر و بی‌اعتنائی می‌نگرد. این گرایش که فرجامی جز پوزیتیویسم ندارد، هم‌زمان با پیشرفت و جهش علوم در اروپای بعد از رنسانس پیدا شد، و واکنشی در برابر کلیت و فلسفه‌ی اسکولاستیک قرون وسطی بوده است. لذا در زمان خود و در حد خویش بسیار مترقی و گامی بزرگ به پیش بود ماست، ولی درنگ و توقف در محدوده‌ی آن، به نوعی سادسازی در برخورد با جهان هستی منجر می‌شود که به انگار پیچیدگی جهان و خلاقیت ذهن انسان انجامیده و دانش و معرفت بشری را به رکود می‌گشاند.

۳- البته منظور فلسفه‌ی است، که با دست‌آورد‌های علمی سازگار و بر آن متکی باشد. یعنی از صهیبت‌های طبیعی و اجتماعی الهام بگیرد، و نه فلسفه‌ای که صرفا بر ذهن ابتداء داشته باشد که البته چنین فلسفه‌ای، جز یک سری لغافسی و خیال‌بافی‌های سطحی‌آمیز نخواهد بود.



# دیدگاه‌های اجتماعی اسلام بی محتوای خرده‌بورژوازی غیرسنتی

در آثار اغلب روشنفکران مذهبی وابسته به خرده‌بورژوازی غیر سنتی، نقطه نظرهای و دریافت‌های پراکنده‌ای تحت عنوان اسلام و بی‌امون مسائلی که در قلمرو جامعه‌شناسی قرار دارند، ارائه گردیده است. این دریافت‌ها معمولاً در قالب موضع‌گیری در قبال سایر مکاتب و دیدگاه‌ها بیان گردیده‌اند که بر حسب نوع رابطهای که با آنها برقرار می‌سازند، جوهر و ماهیت خود را آشکار می‌نمایند زیرا همان‌طور که می‌دانیم هر پدیده‌ای ماهیت خود را در تضادهای و روابط متقابلش با پدیده‌های دیگر بروز می‌دهد، لذا در خلال این موضع‌گیری‌ها می‌توان به درجه‌ای اصالت دیدگاه‌هایی که تحت عنوان اسلام، ارائه می‌گردد، پی برد به طور مثال اغلب کوشش‌های شوریک در زمینه معرفی دیدگاه اجتماعی اسلام، اساساً در ضدیت با مارکسیسم و ضمن رد نقطه‌نظرهای اجتماعی آن بعمل آمده‌است. از سوی دیگر به طوری که بعداً مفصلاً توضیح خواهیم داد، در چنین موضع‌گیری مطلوب‌گرایانه‌ای، آنجا که مارکسیسم به صورت یک کل یکپارچه اِکَد با آن تضاد فلسفی داریم (نفی ورد می‌شود، لذا جنبه‌های برحق علمی (۱) و ضد استثمار آن نیز آشکار می‌گردد، و در نتیجه خود آشکار کننده تحت تاثیر دافعه‌ی این ایدئولوژی، به مواضع شرک‌آمیز و ارتجاعی می‌افتد) به خاطر رد جنبه‌های انقلابی و ضد استثمار آن) و

اسلام مورد ادعای او، در سبب راست مارکسیسم (باشین‌تر از آن) قرار خواهد گرفت. در همین رابطه نجاست که به این نکته نیز اشاره کنیم که دیدگاه‌های اجتماعی اغلب نویسندگان و روشنفکران مورد بحث، بنا بر مذهب طیفانی و به مقتضای محتوای تحصیلات علمی‌شان و منبع اخذ این تحصیلات (مثلاً دانشگاه‌های اروپا)، و بالاخره به علت عدم آشنائی با جامعه‌شناسی علمی (و مخصوصاً عدم اعتقاد به نگرش دیالکتیکی)، به درجاتی متأثر از جامعه‌شناسی غربی (بورژوازی) می‌یافتند، و در بسیاری موارد نیز از همین زاویه به اسلام نگریسته‌اند. به طوری که برداشت‌های آن‌ها در این زمینه، اساساً فاقد محتوای توحیدی بوده و بیشتر سبب یک نظرگاه شرک‌آمیز بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی است. اما قبل از این که به تشریح این برداشت‌ها بپردازیم، بی‌مناسبت نیست که در همین جا نقطه ضعف مهمی را که در دیدگاه جامعه‌شناسانه‌ی روشنفکران مذهبی وابسته به خرده‌بورژوازی به چشم می‌خورد، و مانع از آن می‌شود که بتوانند به لحاظ شوریک بنیادهای درک طیفانی از اسلام را درهم بریزند، خاطر نشان سازیم.

گم بهادادن و یا  
نادیده گرفتن  
واقعیت‌ها و مبانی  
عینی و اقتصادی جامعه  
و حرکت اجتماعی

اشکال اساسی در شیوه‌ی نگرش و محتوای نقطه‌نظرها و استنباطات جامعه‌شناسانه‌ی نویسندگان به اصطلاح اسلامی، وابسته به خرده‌بورژوازی، ایست که اس ادراکات عموماً در کادر یک بینش یکجانبه و پندارگرایانه‌ای به عمل می‌آید، که منضم نادیده گرفتن واقعیت‌ها و مبانی عینی و اقتصادی جامعه و حرکت اجتماعی است (۲). البته این اشکال، دارای یک ریشه‌ی عمیق در همه‌ی دیدگاه‌ها و تفسیرات فلسفی این نویسندگان است. مثلاً در قلمرو انسان‌شناسی نیز، بر اساس چنین دیدگاهی، انسان جدا از شرایط و اجتماعیت تاریخی‌اش مورد بررسی قرار می‌گیرد. چنین تلقی‌ای از جامعه و حرکت اجتماعی، بر کلیه‌ی دیدگاه‌های روشنفکرانی که با وفاداری به جارجوب تفکر خرده‌بورژوازی و از همان زاویه، بررسی اسلام پرداخته و تحت عنوان این ایدئولوژی، در قلمرو مسائل اجتماعی نظریه‌پردازی کرده‌اند، سایه افکنده است. و ما به خوبی می‌توانیم نتایج و آثار این نگرش یکجانبه را چه در نقطه‌نظرها و دریافت‌های

اندشولوزیک آن‌ها، و چه در مواضع اقتصادی - اجتماعی و خطوط سیاسی جریان‌های نماینده‌ی این تفکرات، مشاهده نمائیم.

در اینجا قصد آن نداریم که درباره‌ی نقش عصر عینی و اقتصادی در روند تحول جامعه صحبت کنیم، و دیدگاه یوحیدی را در این زمینه تشریح نمائیم. چون این خود بحث مفصلی است که به فرصت دیگری نیاز دارد، و نیز به این ماله که به نظر ما در مارکسیسم گرایشی به‌مطلق کردن نقشی عامل اقتصادی و در نهایت ابزار تولید در تحول و تکامل اجتماع به چشم می‌خورد کاری نداریم. منظور صرفاً بیان این نکته است که چگونه نویسندگان فوق با انکار و پاکم بهادادن به فایده‌مندی‌ها و علل عینی تغییرات اجتماعی و تاریخی در تبیین جامعه شناسانه خویش، به ابدت‌الیمس کشیده می‌شوند. کافایت نکاهی به نظرات عمر علمی و گاه صد علمی مضحکی که توسط برخی از روشنفکران مذهبی وابسته به خرده، بورژوازی در زمینه‌ی مفاهیم جامعه شناسی ابراز شده، ببینداریم، تا به عمق ادراکات ابدت‌الیمسی آن‌ها از این مفاهیم (که مناسفانه آن‌ها را تحت نام اسلام هم عرضه می‌نمایند)، پی ببریم. متلاً بسیاری از این نویسندگان سعی کرده‌اند تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی را از اساس منکر شده و با دلایلی کاملاً ذهنی و بی‌پایه، آن را رد کنند. حتی در برخی از نوشته‌های آنان، مفهوم واژه‌ی طبقه، مترادف با همان چیزی که در افکار و

مخاورات عامیانه وجود دارد - و معمولاً به مجموعه‌ی افرادی که به‌لحاظی در خصوصیتی اشتراک دارند، اطلاق می‌شود - گرفته شده، و صحبت از مثلاً "طبقه‌ی پولدار" یا "طبقه‌ی روحانی" و "طبقه‌ی نژادی" و ... گردانند. که باز هم مبین استنتاج غیر علمی آن‌ها از مفهوم "طبقه" است.

حال آن که اصطلاح "طبقات" به طور علمی شناخته و تعریف شده و مبنای این شناخت هم، واقعیاتی است که تعریف و عملکرد خاص خود را در جامعه دارد (۳). به طوری که انکار و رد دکلماتیستی آن، مانع تحلیل و موضع‌گیری صحیح نسبت به مسائل اجتماعی خواهد گردید، که لاجرم انکار کننده را - اگر بخواهد از برخورد با جامعه و تجزیه و تحلیل مسائل آن چشم‌پوشی نماید - به دامن مکانیسیسم و با تئوری‌های غیر علمی جامعه شناسی بورژوازی سوق خواهد داد. کما این که با به روشنی می‌توانیم نمونه‌های متعدد این قبیل نگرش‌های مکانیستی و غیر علمی را در آثار نویسندگانی که با انکار تئوری طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی، ناگزیر شده‌اند در تحلیل‌های اجتماعی خود، علل خارجی را به جای عوامل و تضادهای درونی، مبنای تحولات تلقی نمایند، مشاهده کنیم. از سوی دیگر اگر آنجا که از این نقطه نظرها نمی‌تواند رهنمود قابل‌انگیزی برای حرکت اجتماعی بدست آورد، نتیجه‌ی عملی نیز این خواهد شد که کسانی که بخواهند قدم در میدان مبارزه

بگذارند. بر اساس چنین نظریاتی هرگز نخواهند توانست نیروهای خود و دشمن را در نهایت از طریق با تضادها و مسائل جدی جامعه عاجز ساخته و در مسیر حرکت خود سپر برولی خواهند بیمود.

## فرجام حرکت اجتماعی از دیدگاه اسلام‌پی محتوای خرده‌بورژوازی غیر ستمی

ایک بیسیم این دیدگاهها فرجام حرکت اجتماعی را چگونه می‌نگرند و چه تصویری از آن ارائه می‌نمایند. در این زمینه نقطه‌نظرها و برداشت‌های خرده بورژوازی، طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند که هر یک منعکس‌کننده‌ی سمت‌گیری اجتماعی قشر معینی از خرده بورژوازی است. راست بر سر استنتاجات و ادراکات خرده بورژوازی در این زمینه، به وسیله‌ی کسانی صورت می‌گیرد که منافع و آرمان‌های خرده بورژوازی بر فرد و بحثی از بورژوازی لبرال را نمایندگی می‌کنند، و معمولاً طی آن‌ها مالکیت خصوصی، به عنوان یک اصل مقدس و ابدی به صراحت مورد تأکید قرار گرفته و ضرورت نفی استثمار و استقرار وحدت اجتماعی انکار می‌گردد. در برخی از این برداشت‌ها، وجود اختلاف طبقاتی را تحت عنوان "ضرورت حفظ اختلاف سطح برای رشد اقتصادها" تئوریزه

هم نموده و با صراحت بیشتری خواستار عدم مساوات اقتصادی و چندگانگی اجتماعی شده‌اند. از همه بدتر این که نظریات خرده بورژوازی خود را، به اسلام و حرکت انبیا، نیز نسبت می‌دهند. همان انبیا، موحدی که در هزاران سال قبل، در پیشاپیش محرومان و بردگان و مستضعفان روی زمین پرچم مبارزه‌ی علیه نظامات طبقاتی را به دوش کشیده و میسر امحاء بهره‌کشی و برقراری نظام یگانه و فسط بودماند (به آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید و آیات ابتدای سوره‌ی قصص مراجعه کنید).

از این دسته از ادراکات خرده بورژوازی راست در مورد فرجام حرکت اجتماعی - که ماهیت و بطلان آن بر همگان روشن است - که بگذریم، لازم است به استنباطاتی نیز اشاره کنیم که در آنها انگار ضرورت یگانگی اجتماعی، به سادگی و وضوح نظریات فوق نبوده و شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. آن‌ها به طور نظری، مدافع مساوات و توحید اجتماعی بودم و شعار نفی استثمار می‌دهند. لیکن در عمل - مضامین و الزامات اقتصادی - اجتماعی نفی استثمار، در چارچوب فکری آنان و در نتیجه در حرکت اجتماعی - تاریخی‌شان جالی ندارد. آن‌ها از محوا استثمار و طبقات استثمارگر سخن می‌گویند و بعضا تصاویر جالبی هم از توحید اجتماعی ارائه می‌نمایند. لیکن عملاً به پایگاه عینی آن (یعنی اتکا به طبقه بالنده‌ی کارگر) بها نمی‌دهند و به طور اصولی به قانونمندی‌ها و شرایط لازم برای حرکت به

سخت آن جامعه، معتقد نیستند باهمه‌ی این‌ها، جنبش ادراکاتی تنها در برداشت‌های متسرفی‌ترین ایدئولووگ‌های خرده بورژوازی غیر سنتی به چشم می‌خورد، که به لحاظ پایگاه طبقاتی، می‌توان آن‌ها را نماینده‌ی طرز تفکر و آرمان‌های پائین‌ترین اقشار خرده بورژوازی یعنی جناح چپ (۴) آن دانست.

سوالی که در اینجا مطرح است، این است که آیا شعار "نفی استثمار" مزبور می‌تواند دارای اصالت و محتوا باشد، و آیا می‌توان جریان‌های نماینده چنین تفکرانی را واقعاً نفی استثمار خواند؟

برای این کلام این سوال پاسخ دهیم، باید ببینیم چگونه استثمار نفی می‌شود و کدام ایدئولوژی‌های قادر است در جهت آن حرکت کند. اگر از مسأله‌ی تفاوت نفی استثمار توحیدی ما و نفی استثمار بی مقصد و منهای ماتریالیستی (که به بحث فعلی ما مربوط نمی‌شود) بگذریم، می‌بینیم از آنجا که جامعه و تاریخ "عینیت" دارد، هم‌چون دیگر پدیده‌ها دارای حرکت تکاملی و قانونمندی‌های عینی است. بنابراین فقط با شناخت واقعات و قانونمندی‌های تاریخی و اجتماعی و حرکت بر اساس آن‌ها، آرمان‌های اصیل و انقلابی تحقق می‌پذیرند. از متن چنین ادراکی است که می‌توان با دیدگاهی علمی به توضیح استثمار و ضرورت امحاء تاریخی آن - که خود از شناخت حرکت دیالکتیکی و تکاملی تاریخ ناشی می‌شود - پرداخت این بهنش علمی به ما می‌آموزد که در یک جامعه‌ی طبقاتی،

روباروئی نیروها و طبقات بالنده و میرنده، اساس حرکت و انقلاب است. لذا حرکت در جهت محو استثمار و نفی دیالکتیکی طبقات و مالکیت خصوصی، مستلزم اتکا به یک پایگاه طبقاتی ضد بهره‌کشان است. از سوی دیگر، از آنجا که به لحاظ اجتماعی فقط بالنده‌ترین طبقات یعنی "کارگران" مدافع و خواستار نفی استثمارند، لذا تحقق این شعار اساساً و به طور استراتژیک تنها با تکیه بر طبقه‌ی کارگر و حرکت در جهت حاکمیت سیاسی آن، عملی می‌شود. هر به طور خلاصه، اعتقاد به نفی استثمار، ملازم با شناخت قانونمندی‌های اجتماعی، درک تضادهای طبقاتی و موضع‌گیری ضروری به نفع طبقه‌ی کارگر و لاجرم و مآلاً نفی طبقات دیگر است. (۵)

بر اساس توضیحات فوق می‌توان نتیجه گرفت کسانی که بدون رعایت شرایط و الزامات عینی مذکور در بالا، شعار "نفی استثمار" می‌دهند، در واقع معنی شعار خود را نمی‌فهمند. آن‌ها به دلیل فقدان یک درک علمی از مکانیزم تحولات اجتماعی، به جوانب و الزامات اقتصادی - اجتماعی، شخصی که برای تحقق شعار مزبور ضروری است آگاه و پایبند نیستند. در نتیجه چنین شعاری را باید یک شعار بی محتوا، عقیم و به قول قرآن "کولیم بالفواهم"، یعنی فقط گفتار لفظی دانست. ماهیت و سرانجام علمی چنین نظرگاههایی نیز کاملاً روشن است. این جریان‌ها چون در عمق و جوهر ادراکات خویش به نفی کامل استثمار و

لغو مالکیت خصوصی اعتقاد ندارند. بالاچار راهی را بین "نهی استعمار" و "سرمایه‌داری" می‌جویند. یعنی همان راه سوم که ما ضمن مباحث آینده به تشریح ماهیت آن خواهیم پرداخت. در اینجا فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که به دلیل این که این موضع بینابینی نمی‌تواند پایدار باشد، نتیجه‌ی عملی آن چیزی جز رجعت به سوی پذیرش تمام عیار استعمار و سرمایه‌داری نیست. نوین‌های عینی و تاریخی احزاب مدافع چنین تفکراتی در سودان و مصر و... به نحو بارز و گواه این حقیقت است. احزاب و جمعیت‌هایی که زمانی شعار "استمرار سوسیالیسم" را در خروجه‌ی برنامه‌های خویش قرار داده بودند (و از این نظر چانه‌ی فراوانی هم در بین روشنفکران طبقه‌ی متوسط کشورهای اسلامی کسب کرده بودند). اما دیدیم که از مسیر حرکت خود دچار چه سرنوشتی شدند. نقش کار آن‌ها مسلماً در کمبود ادعا یا شعار نبود. از قضا به لحاظ شعار و تدوین برنامه‌های به اصطلاح سوسیالیستی، خیلی هم جلو بودند. اما قانونمندی‌ها بدون توجه به آرزوها و رویاهای آنان خود را تحمیل می‌کنند. برحسب این قانونمندی‌ها، سیستم‌های مبتنی بر این افکار از حل تضادهای اجتماعی عاجز می‌مانند. و هنگامی که نتوانند به ضرورت‌های گریز-ناپذیر اقتصادی-اجتماعی یک توسعه‌ی ضد استشاری تن در دهند، لاجرم برای تامین بقا و رشد اقتصادی جامعه‌ی خویش خود را به دامن سرمایه‌داری

می‌افکنند.

ملاحظه می‌شود که نظرات مختلف ابراز شده به وسیله‌ی نمایندگان فکری خردم-بورژوازی غیر سنتی حول مسأله‌ی فرجام حرکت اجتماعی همگی جوهر واحدی دارد که در تحلیل نهایی ضرورت وحدت و یگانگی اجتماعی را انکار نموده و نظراً یا عملاً، خواستار حفظ نظام طبقاتی در اشکال مختلف آن می‌باشد. نتیجه‌ای که در پایان این بررسی‌ها می‌توان گرفت این است که:

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که اگر چه نمایندگان فکری خردم-بورژوازی غیر سنتی موفق می‌شوند در برخی زمینها در شناساندن چهره‌ی واقعی اسلام و شکافتن علمی برخی مبانی، احکام و داده‌های فلسفی اسلامی، گام‌های با ارزشی بردارند (و حتی بعضاً در این مسیر افتخار پیشگامی نیز داشته‌اند و از این نظر دریافت‌های آن‌ها در این زمینها به نسبت تفکرات خردم-بورژوازی سنتی، مترقی‌تر محسوب می‌گردد) لیکن در پایان و به خصوص در قلمرو مسائل اجتماعی بنا به دلایلی که شرح داده شد، آن‌چنان در قید و بندهای محدود تفکرات طبقاتی خود محصور می‌شوند که دیگر نمی‌توانند قدمی فراتر بردارند گویی چارچوب‌های ایدئولوژی خردم-بورژوازی دیگر برای هرگونه استنباط مترقی‌تر از اسلام تنگ می‌شود، به طوری که تنها با شکستن این چارچوب است که می‌توان از بن‌بست ایدئولوژیکی مزبور بیرون آمد و به کیفیت جدیدی

از ادراک اسلامی نائل گشت.

## پاورقی:

۱- باید تأکید کنیم که منظور از جنبه‌های علمی مارکسیسم، صرفاً دستاوردهایی است که بطور واقعاً علمی و تجربی به اثبات رسیده‌اند، نه هرآن چه خود مارکسیست‌ها ادعای علمی بودنش را دارند. در این مورد در فصول آینده توضیح داده خواهد شد.

۲- البته از وجود اشارات و تأکیدات جزئی و پراکنده‌ای که در آثار برخی از این نویسندگان به چشم می‌خورد، نباید این طور تصور نمود که آنان واقعاً نقش عنصر عینی و اقتصادی را در روند تحول جامعه دریافته‌اند. تأکیدات مزبور به هیچ وجه حاکی از بینش علمی نبوده و پایه‌ی محکمی در دیدگاه آن‌ها ندارد. این تأکیدات و پراکنده‌گونی‌ها از عوارض همان فقدان سیستم منسجم فکری در ادراکات نویسندگان مزبور است که قبلاً بدان اشاره نمودیم.

۳- در اینجا منظورمان صرفاً واقعیات علمی و به تجربه رسیده‌ی مربوط به تئوری طبقات می‌باشد. نه این که مثل مارکسیست‌ها بخواهیم همه‌چیز را به طبقه نسبت بدهیم زیرا ما مطابق فلسفه‌ی توحیدی خود، تمییز خاص خود را از جامعه و نقش عنصر طبقاتی در تحولات اجتماعی داریم که طبعاً با سایر مکاتب اختلاف دارد. در این مورد طمان طور که می‌دانیم، نظرگاه جامعه - شناسانه‌ی توحیدی ضمن نفی حرکت گور و خودبخودی تاریخ و احراز از مطلق کردن نقش طبقه (که به موجب آن تکامل

جامعه مشروط به دخالت عامل هدایت و عنصر ایدئولوژیک می‌گردد / نقش عنصر عینی و مابقی اقتصادی جامعه را نادیده نمی‌گیرد. و معتقد است که حرکت اجتماعی اصیل به جاشب آرمان‌های توحیدی، بایستی به‌انگه آن صورت گیرد.

چپ مراد از "چپ" در اینجا نه به معنای طبقاتی آن می‌باشد. خوب است در همین جا توضیح مختصری در مورد مفهوم "چپ" و "راست" در تقسیم‌بندی افکار خرد بورژوازی به لحاظ اقتصادی اجتماعی و "سیاسی" بدهیم و منظور خودمان را از این اصطلاحات که در موارد مختلف طی مقالات حاضر، بکار رفته و می‌رود، روشن تر سازیم به طوری که می‌دانیم خرد بورژوازی به لحاظ اقتصادی - اجتماعی یک‌طرفه‌ی یکدست نبوده و از افکار و لایمهای مختلفی (مرده، میانه، ظفر و ... ) که دارای مواضع متفاوتی در قبال استثمار هستند، تشکیل یافته است. به طوری که اگر بخواهیم از نظر طبقاتی (یعنی مناسبات) آن را تقسیم‌بندی کنیم، افکار ظفر و کم‌درآمدان (اعم از سنتی و غیر سنتی) به اعتبار شدت استثمار و فشاری که از ناحیه سرمایه‌های بزرگ و وابسته متحمل می‌شوند، در جناح "چپ" خرد بورژوازی قرار می‌گیرند، و افکار مرده آن که که نهادشان با سرمایه‌های بزرگ خلیفتیتر بوده و فشار کمتری به آن‌ها وارد می‌شود، جناح "راست" محسوب می‌گردند (البته "راست" و "چپ" به مفهوم نسبی آن

مورد نظر است و بر حسب دوری و نزدیکی به "نفی استثمار" منجیده می‌شود /

هم‌چنین از نظر سیاسی نیز در بین نیروهای وابسته به خرد بورژوازی، می‌توان بر حسب مواضع سیاسی آن‌ها، نیروهای را که به لحاظ سیاسی خطوط صحیح را تعقیب می‌نمایند، از جریان‌هایی که دارای خصایص ارتجاعی هستند، متمایز ساخت. در این قلمرو، معیار، اتخاذ متناسب‌ترین شیوهی حل تضاد اصلی می‌باشد، که در هر مرحله از انقلاب، در یک یا چند اصل که بایستی به طور تام و استراتژیک ناظر بر مناسبات سیاسی آن مرحله باشد، تبلور می‌یابد. مثلاً در شرایط کنونی رعایت اصل وحدت نیروهای خلقی در مبارزه علیه امپریالیسم، معیار چنین جنبشی است.

با توجه به این توضیحات، در مورد تقسیم‌بندی مشخصی که از دریافته‌های مختلف خرد بورژوازی از اسلام، در بحث حاضر صورت گرفته، بایستی بگوئیم که این تقسیم‌بندی (تحت عنوان "سنتی" و "غیر سنتی") عمدتاً ناظر بر عنصر تکنیکی و دو شیوهی متفاوت تولید است که بازتاب آن را در ادراکات و فرهنگ نمایندگان فکری خرد بورژوازی، مورد بررسی قرار دادیم. در این صورت وقتی که با مثلاً برداشته‌ها و نقطه نظرهای روشنفکران وابسته به خرد بورژوازی غیر سنتی را در برخی زمینه‌های فلسفی، مترقی‌تر از دریافته‌های متفکرین خرد بورژوازی سنتی، محسوب می‌کنیم، معنایش این

نیست که لزوماً از نظر اقتصادی - اجتماعی هم این نقطه‌نظرها چپ‌تر می‌باشد. فی‌المثل ما می‌دانیم که نمایندگان فکری افکار پائین و فقیر خرد بورژوازی سنتی، علی‌رغم آن که به لحاظ فرهنگی حامل افکار و ایدئهای کهنه می‌باشند و حتی برخی از آن‌ها چند قاز تاریخی از شرایط و ضرورت‌های مرحله‌ی کنونی تکامل فرهنگی عقب هستند، مع‌ذکب به

اعتبار موقعیت اقتصادی شان و تحمل انواع نظام و فشارها، به لحاظ طبقاتی فاصله‌ی زیادتری با سرمایه‌داری بزرگ داشت و از یتانسیل مبارزاتی بیشتری (در مقایسه با خرد خرد بورژوازی غیر سنتی) برخوردارند. به همین ترتیب افکار و لایمهای خرد بورژوازی غیر سنتی، علی‌رغم مشابهت‌های فرهنگی با یکدیگر دارای مواضع اجتماعی - سیاسی یکسان نیستند. مثلاً مادرکات افکار مختلف خرد بورژوازی سنتی را از آن رو در یک کادر فرهنگی واحد بررسی می‌کنیم که نمایندگان طرز تفکر لایمهای متفاوت این بخش از خرد بورژوازی، اگر چه به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و با سیاسی با یکدیگر تفاوت‌های چشمگیری دارند، لیکن نقطه نظرات فلسفی و به خصوص مواضع شان در قبال داده‌های علمی تا حدود زیادی به یکدیگر نزدیک است.

و البته به مراحل مختلف مبارزه و سیرهای مترقی هر مرحله که با تضاد اصلی آن مقطع ارتباط دارد، توجه داریم. در اینجا سطوح دیدگاه‌ها ایدئولوژی است.

# چرا برداشتها و دعاوی اسلامی خرده بورژوازی را فاقد اصالت و محتوای توحیدی می دانیم؟

در ابتدای این فصل منشاء و خاستگاه طبقاتی اسلام مورد ادعای اقشار و نیروهای مدافع استثمار کوچک را تشریح نمودیم. لیکن بحث در باره ماهیت این تفکرات را به بعد موکول کردیم. اینک پس از بررسی بختیبری که از محتوای ادراکات بخش‌های عمده خرده بورژوازی از اسلام، به عمل آوردیم (و ضمن آن ایجاد و نقطه نظرهای مختلف چنین ادراکاتی را در کادر فکری و زمینه اجتماعی هر یک بیان نمودیم)، موفع آن است که با دید عمیق‌تر و اشراف بیشتری به کلیت ایدئولوژیک دریافت‌های مزبور، نظر افکنده و جوهر و طبیعت آن را بشکافیم. چنانکه در خلال بررسی‌های گذشته دیدیم، دریافت‌های خرده بورژوازی از اسلام، به لحاظ اقتصادی - اجتماعی، متضمن پذیرش استثمار و دوگانگی اجتماعی هستند، و به همین جهت ما آنها را مظهری از شرک دانسته و فاقد اصالت و محتوای توحیدی تلقی نمودیم. اکنون موضوع مورد بحث را می‌توانیم به صورت این سؤال مطرح کنیم: چرا ما برای تشخیص اصالت و صدق محتوای برداشتها و دعاوی اسلامی خرده بورژوازی مواضع اقتصادی - اجتماعی

آن را معیار سنجش قرار می‌دهیم؟ به عبارت دیگر، چرا هر ادراکی از اسلام را که به نفع کامل استثمار عقیده مند نباشد، آن را در کلیت ایدئولوژیکاش و از بنیاد شرک آمیز و عاری از محتوای توحیدی و حتی متضاد با آن تلقی کنیم؟ مثلا "ممکن است گفته شود که چه اشکالی دارد ما برداشتها و ادراکات مزبور و بخصوص شاخه‌های بالنسبه مترقی آنها را، بیک ادراک توحیدی، اما دارای نقطه - ضعفها و نارسائی‌هایی در مثلا "زمینه اقتصادی - اجتماعی بدانیم؟

برای تشریح مطلب و پاسخ به سوال فوق، ضروری است که ابتدا توضیح مختصری پیرامون معنی "توحید" در بعد جامعه شناسانه‌ی آن داده شود.

## مفهوم

### توحید اجتماعی

در یک تلقی صحیح از کلیت بهم پیوسته‌ی پدیده‌ها و به ویژه پدیده‌های اجتماعی، دیدگاه‌های فلسفی و مواضع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی مربوط به هر ایدئولوژی، تمامیت واحد و یکپارچگی را تشکیل می‌دهند. به طوریکه

دفاع از هر آرمان و ایده‌ی فلسفی، ملازم با اتخاذ یک موضع اقتصادی - اجتماعی متناسب با آن است که اساسا توسط چنین موضعی می‌توان با آن آرمان‌ها انطباق حاصل کرد. و بالعکس برخورداری از یک موضعگیری اقتصادی - اجتماعی مترقی، مستلزم یک درک صحیح از جامعه و تاریخ و مسست حرکت آن است، که این نیز به نوعی خود نیازمند یک فلسفه جهان بینی رئالیستی است (۱). بر این اساس، اعتقاد به نگرش توحیدی مستلزم نفی طبقات و حرکت همه جانبه مرزبندی‌های شرک آمیز استعماری است، که در هر دوره‌ی تاریخی نیز تکیه‌گاه ویژه "اقتصادی - اجتماعی" خود را داراست (این تکیه‌گاه از پالنده‌ترین و محروم‌ترین نیروها و طبقات اجتماعی یعنی "مستضعفین" هر دوره تشکیل می‌یابد که بار تحقق توحید اجتماعی را به طور مرحله‌ای به دوش می‌کشند). بنا براین می‌توانیم بگوییم که عمیق‌ترین اعتقاد به آرمانهای ایدئولوژیک اسلامی، مستلزم دقیق‌ترین استقرار در مواضع اقتصادی - اجتماعی ضد بهره‌کشان و یگانه‌ساز توحیدی است.

اینک پس از این مقدمه، به اصل مطلب می‌پردازیم.

## چرا اسلام

### ادعائی

### خرد بورژوازی را

### بی محتوا

### تلقی می کنیم؟

می دانیم که بر اساس جهان بینی توحیدی، "معیار نهایی" سنجش اصالت هر فکر، شعار و یا ادعایی، "عمل اجتماعی" یعنی موضع گیری های اقتصادی - اجتماعی و عمل مشخص سیاسی صاحبان و مدعیان آن است. در واقع، "عمل اجتماعی" به مثابه یک آزمایشگاه تاریخی است که در آن، درجه ی حقانیت و اصالت یک ایدئولوژی یا نظریه برملا می گردد. در این مورد خوب است به کلام بسیار زرف و پر معنای علی (ع) در خطبه ی ۱۵۹ اشاره کنیم. حضرت علی (ع) در این خطبه برخلاف بینش های سطحی مذهب فشری رایج، که مملو از دگم ها و تفاوت های فرمالیستی است، کسانی را که قبول صوری خدا را به تنهایی معیار حقانیت دانسته و بدون هیچ حرکت و عملی، مدعی اسلام می شوند، تخطئه کرده و با تاکید خاصی می گوید:

"بدعی بزعمه انه یرجو الله ا  
کذب والعظیم ا ما باله لاتیبین  
رجا وه فی عمله و کل من رجا

عرف رجاءه فی عمله . . ."

"به گمان خود مدعی است که به خدا امید و باور دارد. لیکن سوگند به خدای بزرگ که او دروغ می گوید! چگونه است که امید و اعتقادش به خدا در عمل و کردارش (یعنی مواضع اجتماعی - سیاسی او) نمودار نیست؟ چرا که هرکس به چیزی امید و اعتقاد دارد، این امید و اعتقاد در عملش ظاهر می شود. . ."

هم چنین قرآن در سوره ی حجرات شاخص و معیار تمیز گروندگان واقعی به اسلام (که آگاهانه و با تمام وجود خویش به این ایدئولوژی ایمان آورده اند) را، از کسانی که بر حسب اجبارات شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و احیاناً "درک مقتضیات روز، به اسلام تن داده و آن را شعار خود ساخته اند، "جهاد و بیگار در راه خدا" دانسته و می گوید:

"قالت الاعراب انا، قل  
لم یؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا  
و لمایدخل الایمان فی قلوبکم،  
وان تطهروا لله ورسوله لاتیکم  
من اعمالکم شیئا"، ان الله  
غفور رحیم. انما المؤمنون الذین  
ابنوا لله ورسوله، ثم لم یرتابوا  
و جاهدوا اموالهم و انفسهم  
فی سبیل الله، اولئک  
هم العادقون."

(حجرات آیات ۱۵ و ۱۶)  
"اعراب بادیه نشین  
گفتند که ما به اسلام گرویدیم.  
به آنها بگو که شما ایمان  
نیآورده اید، بلکه تسلیم

شده اید، و ایمان در قلب و ضمیر -  
تان جاگیر نشده است، البته اگر  
"شمانیز" خدا و رسول را  
اطاعت کنید، خدا از اعمال تان  
چیزی را کم نمی گرداند، زیرا  
او بخشنده ی مهربان است.  
لیکن بی شک گروندگان واقعی،  
آنها بی هستند که به خدا و  
رسول او ایمان آوردند، سپس  
دچار شک و بازگشت (ارجاع)  
نشوند و با جان و مال خود در  
راه خدا جهاد کردند. ایمان  
گروندگان واقعی و (در ادعای  
خویش) صادق هستند."

هم چنین در سوره ی ماعون معیار تشخیص گروندگان واقعی به توحید را از مدعیان ریائی آن، در عمل اجتماعی -  
به طور اساسی مواضع اقتصادی -  
اجتماعی آن ها سراغ داده است  
قرآن در این سوره ضمن  
آیات کوتاه ولی بسیار نغز و پر  
معنی، آن دسته از مدعیان  
دین و نمازگزارانی را که وسایل  
تولید ثروت را از استفاده ی  
عموم دریغ نموده و آن ها را  
در انحصار ملک خصوصی خود  
در آورده اند (یعنی الماعون)  
در عداد تکذیب کنندگان  
واقعی دین، با لحن بسیار  
شدیدی (ویل للمصلین) مورد  
حمله قرار داده و نماز و  
دین داری بی محتوای آن ها را  
که در عمل به سمت احقاق  
حقوق محرومان، و تلاش در جهت  
محو استعمار و فاصله های  
طبقاتی را نمی برد (ولا یخفن علی  
طعام المسکین)، به عنوان  
مظهري از "ریا" و دوگانگی،



محکوم نموده است (الذین هم  
یراوون)

اکنون براساس معیار فوق،  
به تفاوت در مورد محتوا و  
ماهیت ادراکات خرده‌بورژوازی  
از اسلام می‌پردازیم.

چنان‌که دیدیم، اسلام مورد  
ادعای خرده‌بورژوازی، به لحاظ  
عملکرد اجتماعی، موید استثمار  
و مالکیت خصوصی و سایر تولید  
بوده و قادر نیست بر چندگانگی-  
های اجتماعی (که اساساً معلول  
تضادهای طبقاتی است) غلبه  
کند. زیرا دفاع اقتصادی -  
اجتماعی از بهره‌کشی (ولو  
در ابعاد کوچک آن) به منزله‌ی  
حمایت از تشبیت چندگانگی‌های  
شرکامیز اجتماعی است که با  
فلسفه یگانگساز توحیدی  
سازگار نبوده و نمی‌تواند  
اجتماعاً بازتاب آن محسوب  
گردد. لذا چنین "اسلامی"  
هرگز نخواهد توانست جامعه  
را به وحدت و یگانگی رسانیده  
و نظام بی‌طبقات و مبتنی بر  
قسط را که انبیاء توحیدی بشر  
آن بوده‌اند، محقق سازد. کما  
اینکه اسلام ادعائی مزبور،  
انسان را نیز نمی‌تواند به  
توحید انسان‌شناسانه‌ی  
فردی برساند، و او  
را از یگانگی با خودش رهایی  
بخشد، زیرا تنها با اتخاذ  
مواضع اقتصادی - اجتماعی  
ضد استثمار و تلاش در جهت  
خلاصی از دوگانگی‌های متضاد  
بهره‌کشان و طبقاتی است که  
همی زنگارها و یگانگی‌های  
نامنتطق با اصل و ذات آدمی  
نیز از دامن انسان زدوده شده

و انسان "از خود بیگانگی"  
خویش را حل می‌نماید. چرا که  
انسان یک موجود اجتماعی  
است که استعدادات عالیّه او  
در بستر جامعه به ظهور می‌رسد  
و فرد تنها در ظرف جامعه  
قادر است بر تضادهای درونی  
خویش غلبه کرده و با خود و  
جامعه و هستی، یگانه شود.  
اصولاً همان‌طور که در  
فصل مربوط به بررسی نقطه  
نظرهای اقتصادی خرده‌بورژوازی  
نوضیح خواهیم داد، مهمترین  
ارزش و هدفی که عملاً فلسفه‌ی  
حرکت و تولید خرده‌بورژوازی  
را تشکیل می‌دهد، "سود"  
می‌باشد، که تعیین کننده‌ی  
بسیاری از برخوردها و روابط  
آن با جهان بیرون از خود،  
و از جمله در زمینه‌ی مسائل  
فردی و اجتماعی است. از این  
رو، اگر از ادعاها و شعارهای  
بی‌محتوا و غالباً "ریاکارانه‌ی  
تحت عنوان "معنویت" و "حدا"  
و "اسلام"، بگذریم، شیوه‌ی  
زندگی و تولید خرده‌بورژوازی  
مبین "اصالت سود" می‌باشد،  
و در مسیر حرکت خودسرانجامی  
جز رشد "سودپرستی" ندارد.  
حال آنکه در یک نظام توحیدی  
پاک و خالص، برخلاف  
سیستم‌های بورژوازی و خرد  
بورژوازی، حرکت و تولید،  
غایت و هدفی جز "خدا" که  
ارزش برترین و به اصطلاح  
جوهرالجواهر این ایدئولوژی  
است، ندارد.

"ان صلاتی و نسکی و  
معیای و معاتی لبه  
رب العالمین".

(انعام - آیه ۱۱۰)  
" همانا نماز و عبادتم  
و زندگیم و مرگم (تماماً) در  
جهت و برای جدای تکامل بخش  
جهانیان است."

اکنون با استناد به  
توضیحات فوق می‌توان نتیجه  
گرفت که مذهب خرده‌بورژوازی  
علیرغم ادعای "توحید"، در  
عمل نمی‌تواند جامعه‌ی بشری  
را در مسیر تکامل تاریخی خود  
به جانب یگانگی کامل انسان  
با حاصل کارش، با طبیعت،  
با خودش و با کل هستی و  
مضمون آن رهبری نماید. از  
این رو ما مطابق معیار عمل  
اجتماعی (۲)، بدافعان  
چنین "اسلامی" را هرگز به  
لحاظ فلسفی در جایگاه  
گروندگان به توحید واقعی  
(موحدین) قرار نداده و  
توحید ادعائی ایشان را صوری  
عقیم، و شایسته‌ی نام‌گذاری  
"اسلام بی‌محتوای خرده -  
بورژوازی" می‌دانیم.

چنین ادراکاتی از اسلام  
به علت آن که توجه‌کننده‌ی  
منافع طبقات کهنه و روبه‌زوال  
می‌باشند، از تطبیق و سازگاری  
با حرکت اجتماع و ناموس فطری  
وحدت‌گرای آن ناتوان مانده  
و نهایتاً با فلسفه‌ی تاریخ  
و جامعه (که بی‌گمان بخشی  
از فلسفه‌ی وجود است) تعارض  
پیدا خواهند کرد، و به همین  
علت چنین ایدئولوژی‌هایی  
محکوم به فنا و نابودی هستند.  
زیرا اصولاً در صحنه‌ی جامعه،  
افکار و ایدئولوژی‌هایی می‌توانند  
پایدارتر باشند که در پاسخ به  
نیازمندی‌های کمال طلبانه‌ی

حرکت اجتماعی، دارای دورنگری و دنیا میسم (قوهی محرکه‌ی) زیاده‌تری بوده و در نتیجه به لحاظ اقتصادی - اجتماعی، موضع مرفقی‌تر و چپ‌تری داشته باشند. از این رو در میدان عمل و آزمون اجتماعی، شعارها و دعاوی اسلامی فاقد اصالت، سرانجام، ماهیتشان بارز و افشاء شده و در راهبری حرکت اجتماعی و پاسخ به ضرورت‌های آن، دچار بن بست می‌گردند.

بر اساس چنین نگرشی است که ما از هم‌اکنون به استناد ناتوانی‌های ایدئولوژیک عملکردهای واپسگرایانه‌ی اجتماعی - سیاسی اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی، ورشکستگی تاریخی آن را اعلام نمودیم. و این نه یک شعار و ادعا، بلکه بیان یک قانون عینی مبتنی بر تکامل تاریخ است که بر علیه ایدئولوژی‌های خرده‌بورژوازی حاکمیت تام دارد. بر حسب این قانون‌مندی هنگامی که تضاد اصلی جوامع کنونی زیر سلطه‌ی امپریالیسم به طور کامل حل شده و مرحله‌ی مربوط به آن پایان یابد، مواضع اقتصادی - اجتماعی مدافع استعمار کوچک به‌مانتهای خط حیات خود رسیده و به تبع آن ایدئولوژی‌اش نیز رو به زوال رفته و دنیا میسم آن پایان می‌یابد.

برعکس نیروهایی که واجد ماهیت اصیل توحیدی هستند، می‌توانند به حق بر خود بمالند

که تا انسان و جامعه‌ی انسانی هست همیشه نو، متوقی و کهنگی ناپذیر خواهند ماند. چرا که این ایدئولوژی در افق بلندمدت و چشم‌انداز تاریخی خود، اصحا کلیه‌ی موانع یگانگی اجتماعی، و حل اساسی‌ترین تضادهای جامعه‌ی بشری را نوید می‌دهد، و به همین دلیل گروندگان به توحید در هر مقطع تاریخ، به حرکت به جانب استقرار نظام "قسط" - که به مثابه گواهی اجتماعی وجود خدا و تائید جهت‌گیری کمال طلبانه‌ی تاریخ است - مامور و مسئول شده‌اند:

"یا الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء الله ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر پادارنده و بسیار قیام کننده به قسط باشید و (از این طریق) خدا را گواهی کنید."

حرکتی که وسیله‌ی حل جمیع یگانگی‌های انسان و بستر تجلی ماهیت خداگونه‌ی نوع اوست:

"یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا قملاقیه"

**نکته‌ای پیرامون  
مکانیزم نفوذ عنصر  
خرده‌بورژوازی  
در ادراکات**

**به اصطلاح اسلامی رایج**

در خاتمه‌ی این فصل بد نیست به یک نکته‌ی دیگر در رابطه با علت تعمیم عنوان "اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی" به استنباطات مذهبی رایج - که ممکن است برای برخی به صورت یک ابهام و سؤال باشد - اشاره کنیم، و آن این است که در بسیاری از موارد، نویسندگان و روشنفکرانی که ما دیدگاهها و برداشت‌های آنها را از اسلام مبین نظرگاه خرده‌بورژوازی دانستیم، به لحاظ فردی اهل زندگی و تعلقات آنچنانی خرده‌بورژوازی نبوده و چه بسا خیلی از آنها (به‌خصوص عناصری که آرمان‌های افشار پائین خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کنند)، سوابق مبارزه و مقاومت‌های چشمگیری هم داشته باشند. در این صورت چگونه است که ما هنگام تفاوت در مورد ادراکات آنها نیز بر عنوان "خرده‌بورژوازی" اصرار می‌ورزیم؟

جواب این است که وقتی از فعالیت‌های طبقاتی خرده - بورژوازی به عنوان یک "طبقه" صحبت می‌کنیم، معنایش این نیست که همه‌ی "افراد" این طبقه نیز واجد تمام اشکال وابستگی‌های طبقاتی بوده و فرد، همه‌ی خصوصیات "طبقه" را عیناً و به طور مکانیکی، در خودش منعکس می‌سازد. به طور مثال وقتی از فلسفه‌ی "اصالت‌سود" در کلیت سیستم فکری خرده‌بورژوازی نام می‌بریم، نمی‌توان بلافاصله نتیجه گرفت که تک تک عناصر

خرده‌پورژوا، ادب‌های "سودجو" و "دنیاپرست" هستند و به اصطلاح، "خدا"یشان پول است. برعکس، ممکن است افراد و یا اقشاری از این طبقه در شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی معینی، متمایل به "دنیاکریزی" بوده و "تنزه طلبی" (که آن هم یکی از خصیلت‌های خرده‌پورژوازی است) عنصر مسلط در کردار و حرکات آنها باشد. از این رو بایستی نحوه‌ی زندگی فردی، و خصوصیات و افکار نویسندگان مزبور را در چارچوب خرده‌پورژوازی بررسی کرده و برداشت‌های به اصطلاح اسلامی آنان را با توجه به خاستگاه مشخص "اجتماعی" و آپشخور تفکرات‌شان، مد نظر قرار دهیم. به عبارت دیگر ما در ارزیابی و تفاوت در مورد دیدگاه‌های فوق، به منشاء طبقاتی آنها و این‌که دیدگاه‌ها و برداشت‌ها اجتماعاً - در خدمت چه اقشار و نیروها و مبین آرمان‌های چه طبقاتی هستند، توجه داریم، و نه اعمال و روان‌شناسی فردی نویسندگان و صاحبان برداشت‌های مزبور (که البته در جای خود می‌تواند مورد بررسی و تفاوت قرار بگیرد).

چنین نگرشی به‌مسأله، حتی تفکیک جنبه‌ها و ایجاد جبری و اختیاری (یا آگاهانه و ناآگاهانه) کج‌فهمی‌های موجود در ادراکات مزبور هم، مورد توجه ما نیست. زیرا ما علیرغم تعابیر فردگرایانه‌ی بورژوازی

و خرده‌پورژوازی، تا وقتی استعمار در جامعه وجود دارد، مضمون طبقاتی برداشت‌های غیراصول از اسلام را از یاد نبرده و آنها را در حیطه‌ی شخصیت و هویت فردی، ریشه‌یابی و تفسیر نمی‌کنیم. این مطلب را به خصوص با توجه به خصیصه‌ی اجتماعی معارف و آگاهی‌های بشری، بهتر می‌توان درک نمود. لذا تحلیل و بررسی این دیدگاه‌ها در قلمرو اجتماعی، بایستی بر مبنای قانون‌مندی‌های کیفی متفاوتی (که از تفاوت کیفی فرد و جامعه‌شناسی می‌شود) صورت بگیرد. بر این اساس، این‌که علت یک ادراک ناروا از اسلام، مسائل خصیلتی یا معرفتی ارائه‌کنندگان آن باشد، به لحاظ جامعه‌شناسانه و در تحلیل ما از کلیت اجتماعی مشخص آن (کلاس‌ها) در ظرف طبقاتی مبینی حول مسأله‌ی استعمار قرار می‌گیرد). تفاوتی ایجاد نمی‌نماید. در این صورت در بسیاری موارد ممکن است افرادی صادق (۲۳) تعاونی و برداشت‌هایی از اسلام عرضه نمایند، که کاملاً ماهیت خرده‌پورژوازی داشته و با سایر دیدگاه‌هایی که در این چهارچوب قرار دارند، تفاوت چشمگیری نداشته‌باشد. این بدان علت است که آنها اگرچه ممکن است به لحاظ خصیلت‌ها فردی از برخی از آلودگی‌ها و گرایش‌ها بارز طبقاتی صراحتاً باشند، لیکن به دلیل نقش آگاهی و فقدان

بینش صحیح، ادراکاتشان اجتماعاً "و به‌طور خود به‌خودی تحت نفوذ و تاثیر افکار و مواضع خرده‌پورژوازی قرار می‌گیرد، و به این ترتیب دیگر در چارچوب فکری آنان، مضامین و الزامات اجتماعی - اقتصادی جهان‌بینی توحیدی (علیرغم هرگونه شعر و شعار)، جایی ندارد. درواقع آنها را می‌توان به اعتبار این‌که در یک روابط و جو خرده‌پورژوازی زندگی کرده و به لحاظ فکری از چنین منابعی تغذیه می‌کنند، حاملان ناآگاه (البته به طور نسبی) آرمان‌های خرده‌پورژوازی دانست. بر همین اساس هم می‌توان ادراکات خرده‌پورژوازی آنان را از اسلام، تحلیل و ریشه‌یابی نمود. از این رو با توجه به اجتماعیت تردیدناپذیر افکار و ایدئولوژی‌ها، بین حاملان آگاه و ناآگاه ادراکات خرده‌پورژوازی تفاوتی وجود ندارد. چرا که برداشت‌های هر دودسته، هر یک با مکانیزم خاص خود، نهایتاً در یک ظرف واحد طبقاتی، یک‌گانه شده و دیدگاه واحدی را ارائه می‌نمایند.

## پاورقی:

(۱) - گمانیکه یگانگی و توحید اجتماعی نیز تنها در زیر چتر فلسفه‌ی توحیدی و تبیین یگانگی کلی وجود، امکان پذیر است (و درواقع تجلی اجتماعی آن می‌باشد). چرا که جامعه‌ی بشری به

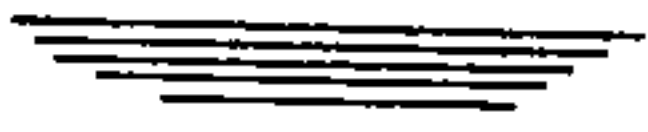
مشابهی بخشی از کل وجود، تنها در رهگذر انطباق با سمت یگانه‌ی جهان (که ملازم با فلسفه‌ی توحیدی است) به وحدت تمام‌عیار خواهد رسید.

(۲) - در اینجا تذکر این نکته ضروری است که اگرچه ملاک سنجش اصالت هر فکر و ادعا و شعاری، نهایتاً "عمل اجتماعی" است و هر ایدئولوژی و نظریه‌ای سرانجام حقیقت‌خسود را در "عمل" به اثبات خواهد رساند، لیکن به منظور سنجش درجات حقیقت و ترقی‌خواهی افکار و نیروهای مشخص در یک مقطع مشخص، ما برحسب دیدگاه جامعه‌شناسانه‌ی توحیدی خویش، مفاهیم "معیار اقتصادی - اجتماعی و معیار سیاسی، معیار دیگری را هم تحت عنوان "معیار فلسفی" در دستگاه سنجش خود وارد می‌کنیم. زیرا بر خلاف شیوه‌ی تحلیل مارکسیستی که به منتضای دیدگاه ماتریالیستی آن، اجباراً بایستی برای ارزیابی و سنجش حقیقت هر فکر و یا نیروی، به بنیاد طبقاتی آن استناد کرده و به طور مطلق مواضع اقتصادی - اجتماعی را ملاک قرار دهد (ولذا نمی‌تواند فراتر و عمیق‌تر از عامل اقتصادی معیاری قائل باشد)، ما معتقدیم که در "مراحل عالی‌تر" و به طور مشخص در حیطه‌ی نیروهای نافی استثمار، عنصر اقتصادی نمی‌تواند به طور کامل همه‌ی عملکردهای آن‌ها را توضیح دهد و لذا در این حیطه،

"عامل فلسفی، را به عنوان ملاک سنجش درجات ترقی - خواهی آنها مد نظر قرار می‌دهیم.

در همین جا باید خاطر نشان کنیم که منظور از تأکید روی "مراحل عالی‌تر" این است که نباید برای تحلیل ادراکات خردمبوزوآئی که عمدتاً با ماهیت طبقاتی‌اش قابل توضیح است، از ابتدا به دنبال دیدگاه‌های فلسفی آن برویم. چرا که این دیدگاه‌ها خود متأثر از مواضع طبقاتی است. بدین معنی که دیدگاه‌های خردمبوزوآئی به عنوان یک طبقه به طور عمده با منافع طبقاتی‌اش تطبیق یافته‌اند، و لذا همان عامل اقتصادی و طبقاتی، اساساً می‌تواند مواضع فکری او را توضیح دهد (البته باید توجه نمود که این یک مطلب عمیقی است که تشریح کامل آن در عهده‌ی بحث تاریخ است).

(۳) - "مذاقت" در اینجا به مفهوم جامعه‌شناسانه و نسبی آن، یعنی در گذر طبقه‌ی خردمبوزوآئی و بهینش و فرهنگ خاص آن، به کار رفته است.



# ویژگیهای اساسی درک خرد بورژوازی از اسلام و بازتاب‌های اجتماعی و سیاسی آنها

## ۱- فرمالیسم (شکل‌گرایی) خرد بورژوازی

ضمن مباحث گذشته، طبیعت و جوهر استنباطات خرد بورژوازی از اسلام را که در پذیرش استعمار و چندگانگی اجتماعی، تظاهر می‌نماید، تشریح نمودیم. لیکن بررسی اساسی‌ترین ویژگی‌های این استنباطات نیز برای دسترسی به یک شناخت کامل‌تر و قوی‌تر، هم‌حاجه بر سیمای شرک‌آمیز اسلام بی‌محتوای خرد بورژوازی ضروری است. این ویژگی‌ها به مثابه مظاهر و نمودهایی از ماهیت خرد بورژوازی استنباطات مزبور در قلمروهای مختلف شناخت‌شناسی و جامعه‌شناسی و غیره به شمار می‌روند که تحت تاثیر تعیین‌کننده‌ی آن به ظهور می‌رسند و هر یک جنبه‌ی خاصی از جوهر مزبور را بیان می‌نمایند. از این رو این خصایص اگرچه رنگ مذهب را به خود گرفته و در لباس اسلام عرضه می‌شوند، اما در عمق و باطن‌شان چیزی جز بازتاب فرهنگ و ارزش‌های طبقاتی نیستند. لذا بایستی آنها را خصوصیات عام هر ایدئولوژی خرد بورژوازی دانست. خصوصیات کلی البته وقتی در چهارچوب اسلام بی‌محتوای خرد بورژوازی ظاهر می‌شوند، شکل ویژه و متناسب خود را پیدا می‌کنند. در اینجا نیز بازم به

مصادق "تصرف الاشیاء باضدادها"، بی‌پردن به کنه‌های خصایص و ویژگی‌های غیر توحیدی ادراکات خرد بورژوازی، در عین حال می‌تواند ما را به شناخت عمیق‌تری از اسلام راستین و انقلابی رهنمون گردیده و حصارها و مرزبندی‌های ایدئولوژیکمان را با اسلام بی‌محتوای خرد بورژوازی محکم‌تر سازد.

### مفهوم "فرمالیسم" و سابقه‌ی تاریخی آن

فرمالیسم یا قشریت و سطح‌نگری به معنی توجه خاص به "اشکال" و قالب‌های سطحی، و به فراموشی سپردن یا کم‌بها دادن به "محتوا" است.

می‌دانیم که در بگتلفی صحیح از تمامیت یکپارچه‌ی "شکل" و "محتوی"، رابطه‌ی بین این دو بیگ وحدت دیالکتیکی را تشکیل می‌دهد. به‌طوریکه هر محتوا در یک شکل معین تجلی می‌شود و ضرورتاً هر "شکل"، "محتوایی" را با خود خواهد داشت. در این وحدت، محتوا، جنبه‌ی عمده و تعیین‌کننده را دارد و شکل وابسته به محتوا و مشروط به آن است. به‌طوریکه حرکت

هر پدیده در جهت افنا و بروز محتوای آن و دریدن، گل و پوسته‌ی غیرمتناسب می‌باشد. بنابراین تضاد بین شکل و محتوا پیوسته بایستی به نفع "محتوا" و رها ساختن "شکل" حل گردد. اما بینش‌های فرمالیستی که عمدتاً بر نظرات فلسفی ایدئالیستی استوار می‌شوند، محتوا را از شکل جدا می‌کنند. در این نگرش "اشکال" و صورت‌ظاهری به‌طور مکانیکی مطلق می‌گردد و در نتیجه محتوا به نفع عنصر فرمالیستی به درجاتی نادیده گرفته شده و یا به آن کم‌بها داده می‌شود.

بر اساس تعریف فوق "فرمالیسم" در گذار استنباطات رایج مذهبی به بینش اطلاق می‌گردد که متضمن نادیده گرفتن و یا کم‌بها دادن به "محتوای" ایدئولوژی توحیدی و اصل تلقی کردن "اشکال" و مظاهر صوری آن می‌باشد. البته نیازی به تذکر نیست که این قبیل ادراکات فرمالیستی از مذهب، جز در نام و یا برخی اشکال آن، هیچ بسختی و وجه‌مشترک دیگری با مذهب اصیل ندارند. از سوی دیگر بینش قشری و فرمالیستی دارای یک سابقه‌ی طولانی در تاریخ

اسلام است. به طوری که ما می‌توانیم نخستین مظهر بارز آن را در صدر اسلام در فکر "خوارج" یعنی همان جریان‌هایی که در صدر بود محتوای انقلابی اسلام را در قالب‌های مبتذل و پوچ زاهد مآبانه قشری مسخ کند. مشاهده کنیم. طی قرون و اعصار بعد نیز این پهنش تحت تأثیر فرهنگ سلطه فئودالی "کاملاً شکل گرفت و مناسب با شرایط تاریخی، سیاسی و فرهنگی مختلف در اشکال متفاوتی جلوه می‌نمود. به عنوان نمونه می‌توان از مبارزه و صف‌آرایی نسبتاً شدیدی که بین فقها و متکلمین قشری از یک طرف و فلاسفه و فرقه‌های "باطنی" از طرف دیگر در طول تاریخ اسلام، جریان داشته، نام برد. حتی در مواردی، علمای قشری، مباحثات فلسفی را مترادف با بی‌دینی و موجب ایجاد تزلزل در "ارکان اعتقاد مومنین" دانسته و آن را رسماً تحریم نمودند و فلاسفه را نیز کافر و ملحد خواندند. تا آنجایی که در برخی دورانها، فلاسفه به خاطر درآمان ماندن از تکفیر و تعقیب قشریون از ابراز علنی عقایدشان خودداری ورزیدند، و حتی گروه‌هایی مانند "اخوان الصفا" (۱) مطالعات فلسفی و علمی خویش را اساساً به صورت مخفیانه و در مجامع سری دنبال می‌نمودند.

چنان تکفیر قشریون نه تنها حربهای برای نفس نوآوری و آزاداندیشی در قلمرو بحث‌های نظری، بلکه وسیله‌ای

سرکوب حرکت‌های ترقی‌خواهانه در عرصه‌ی مبارزات اجتماعی نیز، بوده است جریان ارتجاعی "مشروع‌خواهی" در صدر مشروطه را می‌توان به عنوان یک نمونه‌ی تاریخی از این عملکرد تلقی نمود. جریان‌هایی که دیدیم چگونه از مرز تکفیر هم گذشت و به نام "شرع" خون آزادی‌خواهان و مجاهدین را مباح نمود اما بارزترین نمونه‌ی زنده‌ی فرمالیسم مزبور، جناح ارتجاعی حاکم در جامعه‌ی خودمان است که می‌توان آن را به حق سبیل و شاخص قشریت دانست.

به طور کلی در دوران کنونی خرده‌بورژوازی مذهبی را می‌توان وارث و ادامه‌ی تاریخی تصورات قشری از مذهب در طول قرون و اعصار گذشته محسوب نمود. بخصوص اقتدار سنتی آن به اعتبار قرابت‌های فرهنگی‌شان با تفکرات فئودالی و به دلیل عقب ماندگی تاریخی و فقر مفرط فرهنگی، دچار بگونه فرمالیسم سنتی ریشه‌داری هستند، که در سراسر تاریخ ادراکاتشان نفوذ کرده است. تا جایی که قشریت و شکل‌گرایی به صورت یکی از خصایص و بلکه عمده‌ترین خصیصه‌ی ذاتی تفکر این اقتدار درآمده است.

### اشکال مختلف

### "فرمالیسم"

### وریشه‌ی طبقاتی

### مشترک‌آنها

فرمالیسم در اشکال مختلفی بروز می‌نماید. ساده‌ترین و مبتذل‌ترین شکل آن این است که به مذهب تنها از دریچه‌ی آداب و احکام عبادی و حداکثر اعتقادات صوری نگریسته و هرکس را به آنها متروک و پای‌بند می‌باشد مسلمان و بقیه‌را کافر تلقی می‌کند. این نوع فرمالیسم مبتذل همانطور که در بحث‌های گذشته دیدیم از ویژگی‌های اساسی اسلام بی‌محتوای خرده‌بورژوازی سنتی است. اشکال پیچیده‌تر فرمالیسم مذهبی را می‌توان در قالب نادیده گرفتن مضامین و الزامات عینی حرکات یا شعارها و موعظ‌گری‌های سیاسی مشاهده نمود. خوب است برای روشن شدن مطلب چند مثال بزنیم:

مثال ۱ - می‌دانیم که بر حسب نقطه‌نظرهای اصیل توحیدی "محتوای" هر نظامی که در این مرحله به "نظام" اسلام عرضه شود، دنیفاً باستی‌خصلت فدائیرالیستی، ضد ارتجاعی و ضد دیکتاتوری دانسته باشد، به نحوی که بدون حضور این خصلت‌ها که عناصر محتوایی یک نظام اسلامی را در مقطع کنونی مشخص می‌کند، هیچ صحبتی از اسلام راستین نمی‌تواند در میان باشد. حال اگر کسی بدون توجه به این شروط، سیستمی را تنها به خاطر نام و "شکل" اسلامی آن، مظهر اسلام بداند، می‌گوئیم ادراک او از این مسأله فرمالیستی است.



۲ - "انقلاب فرهنگی" و  
تغیر بنیادی نظام آموزشی به  
گونهای که دست اندرکاران  
سیاست حاکم عنوان می کنند  
(صرف نظر از مقاصد ارتجاعی  
و انحصار طلبانه آنها) نشانهای  
از فرمالیسم است. زیرا یک  
انقلاب فرهنگی واقعی مقدمتاً  
مستلزم انقلاب و دگرگونی  
بنیادی سیستم اقتصادی -  
اجتماعی است که نخستین قدم  
آن ریشه کن کردن سلطه  
همه جانبه امپریالیسم است.  
۳ - اغلب نیروها و با  
افرادی که این روزها شعار  
"وحدت" می دهند و به اصطلاح  
می خواهند همه را با هم متحد  
بکنند، درکشان از معانی  
وحدت کاملاً "صوری و فرمالیستی"  
است. به همین جهت اگر از  
آنها پرسیده شود که "وحدت"  
حول چه چیز و بر پایه  
کدام برنامه و خط مشی، واقعاً  
جواب قانع کننده ای نخواهند  
داشت. زیرا که فی الحقیقت در  
حیطه نیروهای که در شرایط  
کنونی اسلام را شعار خویش  
قرار داده اند، به سختی  
می توان دو جریان را پیدا کرد  
که محتوای نظریاتشان واحد  
بوده و با یکدیگر دارای  
وحدت ایدئولوژیک باشند.  
از این رو وحدت تنها حول  
خطوط، برنامه ها و اهداف  
مرحله ای معینی که مورد  
توافق جریان ها و نیروهای  
مختلف قرار می گیرد، می تواند  
پایه معینی و در نتیجه محتوا  
داشته باشد. لذا چنین وحدت -  
طلبی هایی چون در عمق خود منکر  
اساس معینی شعار وحدت - که محل  
تضاد است - می باشد همین تضاد

بر اساس ادعا و شکل ظاهری  
و نادیده گرفتن آن جنبه  
محتوایی است که در  
مرزبندی های داخلی نیروهای  
مزبور حول مواضع اجتماعی -  
سیاسی متفاوت آنها متجلی  
می شود.  
مظاهر نوع پیچیده  
فرمالیسم بیشتر در ادراکات  
و برداشتهای ایدئولوژیک و  
روشنفکران وابسته به  
خردمپوزواری غیرسنتی به  
چشم می خورد. آنها علیرغم  
آنکه بر علیه تصورات قشری  
مذهب سنتی موضع می گیرند  
و فرمالیسم را در اشکال  
ساده و مبتذل آن مورد هجوم  
قرار می دهند، لیکن خود به  
دلایل محدودیت دید  
طبقاتی شان، باز در نقطه ای  
پیچیده تر و در مدار بالاتری به  
دام آن گرفتار می شوند.  
مضمون این فرمالیسم که بیشتر  
در نظرات اجتماعی آنان ظاهر  
می شود، چشم پوشی از گنه  
عمل اجتماعی و تفاوت بر  
اساس "ظواهر صوری" افراد،  
مکانب و ایدئولوژی ها و حتی  
نظام های اجتماعی (بدون  
توجه به عملکرد آنها) می باشد  
که ناشی از همان پهنش یک  
جانبه (غیردیالکتیکی) و  
پندارگرایانه نسبت به جامعه  
و مبنای معینی آن است. کم بها  
دادن به عمل اجتماعی در همین  
حال ریشه ای جدا ساختن  
فلسفه توحیدی از "عمل  
اجتماعی" است که یک  
خصوصیت عام ادراکات  
خردمپوزواری از اسلام  
محموب می گردد و ما به طور  
جداگانه آن را مورد بحث

قرار خواهیم داد. در ضمن  
این چشم پوشی از گنه عمل  
اجتماعی و یا کم بهادادن به  
آن - که در عمق و جوهر خود  
همین موضع نگرفتن به نفع  
طبقات محروم می باشد - همان  
پهناء جامعه شناسانه پهنش های  
شکل گرایانه است که بر اساس  
آن، می توان به مضمون طبقاتی  
فرمالیسم رسید.  
وقتی از مضمون طبقاتی  
فرمالیسم صحبت می کنیم  
معنای این است که مطلق های  
فرمالیستی به طور عمده و  
مقدم تحت تاثیر یک موضع  
مشخص طبقاتی شکل گرفته  
و در چارچوب آن اعتبار پیدا  
می کنند. به طوریکه در اینجا  
نیز تضاد بین منافع طبقاتی  
و نظرگاه های فرمالیستی، در  
جهت حفظ منافع طبقاتی و  
رها ساختن معیارهای صوری،  
حل می شوند. به عنوان مثال  
در جامعه خودمان کم نیستند  
قشریونی که به وجد خیلی  
غلیظی هم به "اشکال" مذهبی  
پای بند بوده و آنها را ملاک  
تفاوت خود در مورد همه چیز  
همه کس قرار می دهند، لیکن  
هنگام برخورد با افراد و  
نیروهای مسلمانی که تأکید  
آنها به عنوان مسلمان با منافع  
طبقاتی شان سازگار نیست،  
هیچ ابائی ندارند آنها را  
علیرغم حتی معیارهای  
خودشان، کافر و بدتر از  
کافر هم بخوانند. این به  
خاطر آن است که قشریون  
در اینجا دیگر پایبندی به  
معیارها و نقطه نظرهای فرمالیستی  
خودشان را مترادف با نفع خویش  
بافته و لذا از آن به نفع حفظ



موتعبط طبقاتی خود، چشم -  
پوشی می نمایند.

### پاورقی :

۱ - "آخوان الصفا" یک  
گروه مخفی مسلمان (واکثرا)  
ایرانی ( در قرن چهارم هجری  
بودند که می گفتند اسلام به  
جهالت و گمراهی ها آلوده شده  
و برای زدودن این آلودگی ها  
بایستی از دانش و فلسفه مدد  
گرفت و فارغ از فشری گری ها و  
خرافات به مطالعه ای از  
پرداخت. این گروه فعالیت های  
فرهنگی خود را به دور از  
چشم فقیهان متعصب فشری  
و در محافل سری انجام  
می دادند. آنها اطلاعات وسیع  
خود را در زمینه های مختلف  
که شامل پیشرفته ترین دستاوردها  
های علمی و فلسفی آن زمان بود،  
در ۵ رساله تالیف و  
مخطیانه منتشر کردند. این  
مجموعه که باید آن را نخستین  
دایره المعارف فلسفی و علمی  
عالم اسلام و حتی جهان  
دانست، حاوی نظریات بدیع  
علمی نیز بوده است. به عنوان  
مثال جوهر نظریات بی سابقه ای  
که در این رساله ها در مورد  
مسأله تکامل و منشأ انسان  
برای نخستین بار ابراز شده،  
با کشفیات علمی امروز مطابقت  
دارد، که با توجه به سطحنازل  
پیشرفت علمی در آن دوره،  
واقعا شگفت انگیز بوده است.  
آنها در پایان این رساله ها  
اصول سازمانی خود و شرایط  
عضویت را نیز تشریح کرده  
بودند. جریان "آخوان الصفا"  
استنباطات آنها را به اعتبار

نهی تصورات فشری و خرافی  
از مذهب و دست یافتن به  
برخی اعتقادات علمی و  
مطالعه ای اسلام بر مبنای  
آنها، می توان گامی به سوی  
واقع گرایی توحیدی دانست.  
البته جریان مزبور متأسفانه  
در سطح روشنگری محدود ماند  
و هرگز نتوانست به یک جریان  
اجتماعی مبدل گردد. و به  
همین علت هم از آنان جز چند  
کتاب، خاطره و اثر دیگری در  
تاریخ برجای مانده است.

# دربارهٔ درك فرمالیستی از اسلام

در واقع نیت مبین محتوای شاعر بوده و مضمون آن این است که فرد وقتی می‌خواهد مثلا نماز بگذارد، بایستی بفهمد که چکار می‌کند و معنی این حرکت او چیست.

برخورد فرمالیستی با شاعر نه تنها کارکردهای انسان شناسانه‌ی شاعر، بلکه کارکرد اجتماعی آن را نیز (یعنی نقشی که شاعر توحیدی از طریق سبک‌ها و حرکات سبلیک بازی می‌کند، و از طریق آن‌ها عواطف توده‌ی پیرو خود را به طور اجتماعی در جهت آرمان‌ها و محتوای ایدئولوژی سمت می‌دهد) در بر گرفته، و آن‌ها را هم در قالب یک سری حرکات صوری و بی‌محتوا مسخ می‌نماید. مثلا کافی است مراسم حج را با شکل و محتوای فعلی آن در نظر بگیریم تا به عمق فاصله‌ی که بین این نحوه‌ی تلقی و مفهوم راستین آن (با توجه به سبلیسم بسیار غنی و سرشارش) وجود دارد پی ببریم.

## بینش فرمالیستی در قلمرو واژه‌شناسی

فرمالیسم خرده‌پورژوایی در قلمرو واژه‌شناسی، به صورت‌آبراز حساسیت نسبت به واژه‌های علمی و فرهنگ انقلابی روز و پافشاری در بکار بردن یک سری کلمات و

زندگی خود را معنی و جهت ببخشد. این اشکال و شاعر در خدمت محتوای ایدئولوژی بوده و آن را در دنیای عینی و جامعه تحقق می‌بخشد. بنابراین شاعر و مناسک توحیدی نظیر نماز و روزه و حج و ... به این منظور وضع شده‌اند تا پیروان این مکتب پیوسته با ایدئولوژی زندگی کرده و هیچ‌گاه از محتوای آن غفلت ننمایند و جهت را گم نکنند.

اما بینش فرمالیستی با نادیده انگاشتن پیوند میان شاعر و محتوای ایدئولوژیک آن‌ها، اصلا منظور حرکات و شاعر مذهبی را به فراموشی می‌سپارد و تنها "شکل" آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. مثال‌ها و نمونه‌ها در این زمینه به قدری فراوان و واضح است که به نظر نمی‌رسد نیازی به بیان داشته باشد.

مفهوم عمیق "نیت" یا "حضور قلب" در شاعر توحیدی که قبول هر عبادتی مشروط به آن شده است، نیز علی‌رغم درک صوری و فرمالیستی از آن - دقیقاً معادل توجه به همین محتوا و احراز آمادگی درونی معرفتی و خصلتی قبل از انجام شاعر است. یعنی که فرد اولاً به فلسفه‌ی عملی که انجام می‌دهد آگاه باشد، ثانیاً به لحاظ درونی و انگیزش عاطفی بدان ایمان و باور داشته باشد

بینش فرمالیستی چون ناظر بر پربها دادن به شکل می‌باشد، لذا در قلمرو مفاهیم و موضوعاتی که به مقتضای کارکرد ویژه‌ی آن‌ها، عنصر "شکلی" دارای حوزه‌ی عمل وسیع‌تری است، نمود و نیز گستره‌ی بیشتری دارد. در اینجا ما به عنوان دو نمونه‌ی مشخص از این موضوعات، به بررسی مظاهر و عملکردهای بینش مزبور در حیطه‌ی "شاعر توحیدی" (که اساساً به زبان "اشکال" و "سبک‌ها" بیان می‌شوند) و هم‌چنین در قلمرو واژه‌ها و کلماتی که در قالب و شکل آن‌ها، مفاهیم معینی محتوای خود را عرضه می‌کنند، می‌پردازیم.

## دریافت فرمالیستی از "شاعر"

می‌دانیم که "شاعر" مجموعه‌ی آداب، سنن و اشکال عقیدتی است که مبین محتوای ایدئولوژی توحیدی (عمدتاً به زبان سبلیک) هستند. در واقع هر مکتبی محتوای ایدئولوژیک خود را در قالب یک سری شاعر عرضه می‌کند تا به وسیله‌ی آن انسان (و هم‌چنین جامعه انسانی) بتواند با سخت‌گیری به سوی یک مقصد و آرمان (که بر اساس بالاترین ارزش آن مکتب تعیین می‌شود)

اصطلاحات نامتعارف ( غیر مفهوم به زبان روز) - که از آن به عنوان "فرهنگ یکدست اسلامی" تعبیر می شود خود را نشان می دهد. مانند بکار بردن اصطلاح "استکبار جهانی" بجای "امپریالیسم" و یا ابراز حساسیت شدید نسبت به استفاده از واژه‌هایی مانند "خلق"، "پورژوازی"، "دموکراتیک" و نظایر آن که این روزها در نوشته‌ها و گفته‌های رایج زیاد به چشم می خورد.

بدیهی است که این قبیل واژه پردازی‌ها صرفاً به لحاظ "شکل" و بدون برخورداری از یک "محتوا" و پشتوانه‌ی علمی - انقلابی بوده و اساساً در ضدیت با فرهنگ علمی و واژه‌های انقلابی روز صورت می گیرد، و لذا مظهر یک فرمالیسم بی‌مغز خرد بورژوازی است که در اکثر موارد دارای مضمون ارتجاعی نیز می باشد. زیرا اگر به این مطلب توجه کنیم که در دنیای معارض عینیات تغییر در "شکل"، منطقاً حاکی از تغییر در محتوا و "بهر حال تابعی از آن است، واژه‌پردازی‌های مزبور که به منظور نفی فرهنگ انقلابی روز صورت می گیرد، یقیناً به لحاظ "اجتماعی - سیاسی" نیز گویای مواضع افشار و طبقات می‌رند. ارتجاعی و فرهنگ باب طبع آن‌ها است. البته بدیهی است که ایجاد و تکامل یک فرهنگ جامع توحیدی به نحوی که بتواند نیازمندی‌های

تئوریک انقلاب ما را فراهم و برآورده سازد، یک امر مطلوب و از اهم وظایف مکتبی انقلابیون موحد می باشد. لیکن نکته‌ی مهم مورد نظر ما در اینجا اینست که چون واژه‌های مورد بحث قبل از هر چیز بایستی دارای محتوای انقلابی توحیدی باشند، لذا خلق چنین فرهنگی‌تتها در جریان یک حرکت انقلابی و همراه با کار مسمر ایدئولوژی می‌تواند صورت بگیرد، که مقدمتاً منلزم پرکردن فاصله‌ی عملی و تئوریکمان با دیگر ایدئولوژی‌ها و پیش افندان از آن‌ها در آینده می باشد. و گرنه واژه‌هایی که قبل از طی این پروسه و بدون محتوا و عمل انقلابی لازم، از پیش ساخته و پرداخته شوند، چیزی جز یک فرهنگ قشری مضحک و آلوده به زنگارهای طبقاتی و ارنجاعی که به طور قطع مواضع اجتماعی پائین تر و راست تر از سایر مکاتب را تداعی می کند، نخواهد بود.

اینجاست که می‌توان به منشا راست‌گرایانه‌ی ایرادات و حساسیت‌هایی که بعضی‌ها در مورد استفاده از واژه‌ها و اصطلاحاتی نظیر "امپریالیسم" به عمل می‌آورند، پی برد (۱) در نگرش فرمالیستی خرد بورژوازی چنین افرادی، بکار بردن این واژه‌ها، نوعی دوری از فرهنگ اسلامی تلقی می‌شود! حال آن که در یک‌پیمایش عمیق توحیدی استفاده از واژه‌های علمی در

چارچوب ایدئولوژی خودمان، هیچ تناقضی با جهان بینی توحیدی ندارد. چرا که واژه‌ها و به طور کلی هر زبانی "وسایل" تفهیم و تفاهم بوده و لذا در هر زمان بایستی از اصطلاحات و فرهنگی که به درستی گویای مقاصدمان باشد، در کادر فلسفه‌ی خود استفاده نمائیم، و برای تفهیم عقایدمان، واژه‌شناسی و ابزار کلامی عصر خود را رعایت کنیم.

البته انقلابیون مسلمان می‌توانند در دراز مدت با پرهیز از فرمالیسم و به انکاء محتوا و عمل انقلابی خود هر واژه‌ای را که مناسب باشد برای رساندن مقاصد خویش بکار گرفته و آن را رایج کنند. نکته‌ی قابل توجه در اینجا این است که حرکت به جانب یک فرهنگ یکدست توحیدی، با واژه‌شناسی خاص خود - که طبیعتاً هیچ تناقضی با فرهنگ و واژه‌شناسی علمی ندارد - به طور تدریجی و تنها در طی حرکت انقلابی - تاریخی، صورت می‌پذیرد. فرهنگی که عاری از هر صبغه‌ی ارنجاعی بوده و خط فاصل کیفی با اسلام بی‌محتوای خرد بورژوازی در آن محفوظ، و از درخشش و طنین انقلابی مکتبی برخوردار خواهد بود.

مطلب دیگری را که در رابطه با این بحث جا دارد، مورد اشاره قرار دهیم، نقش ادراکات فرمالیستی در

بی محتوا ساختن واژه‌ها و اصطلاحات فرهنگ اصیل اسلامی است. به خصوص وقتی که این عمل (تحریف و قلب مفهوم واژه‌های توحیدی) آگاهانه و به منظور بهره‌برداری در جهت تحکیم قدرت و تأمین منافع اقتدار و طبقات ارجاعی صورت می‌گیرد، دیگر فاجعه به بار می‌آورد. و به راستی چه فاجعه‌ای عظیم‌تر از تحریف و وارونه ساختن معنی واژه‌ها و شکستن "میثاق کلمات" قابل تصور است؟

### یک نمونه‌ی تحریف آشکارو

#### سوء استفاده از واژه‌ها

فقط به عنوان نمونه، به تجاوز فشریون "اسلام‌پناه" که به حریم واژه‌ی "مکتب" و سوء استفاده‌هایی که از این کلمه در مسیر انحصارطلبی‌ها و قدرت‌طلبی‌های خویش به عمل آورده‌اند، اشاره می‌کنیم. ابتدا ببینیم معنای واقعی کار مکتبی و انسان مکتبی چیست؟ مبارزه‌ی مکتبی توحیدی مبارزه‌ای است مبتنی بر جهان‌بینی "توحیدی" که مجموعه‌ی آرمان‌ها، اصول و شیوه‌های مشخص برخاسته از این جهان‌بینی را، راهنمای عمل خود قرار می‌دهد، و بر اساس آن‌ها جامعه‌ی انسانی را در مسیر تکامل تاریخی خود در جهت کمال مطلوب این ایدئولوژی

یعنی استقرار نظام بی‌طبقه‌ی توحیدی (قسط) تغییر می‌دهد.

به همین ترتیب انسان مکتبی یا انسان طراز مکتب به کسی گفته می‌شود که با مکتبش و به خاطر مکتبش زندگی می‌کند (زندگی ایدئولوژیک)، و همه چیز را با اصول مکتب و ایدئولوژی می‌سنجد. طبعاً برای چنین انسانی آن فرم و نظامی که تحت سیطره‌ی آنست (و معمولاً سایر افراد به دلایل عاطفی و روان شناسانه یا به دلایل اقتصادی - تاریخی و طبقاتی با این نظام تطبیق یافته و آگاهانه یا ناآگاهانه از آن تبعیت می‌کنند) - خواه درست باشد یا غلط - فی نفسه اصالت نداشته و تحت الشعاع محتوای ایدئولوژیکی و آرمان‌های اعتقادی او قرار دارد. ویژگی چنین انسان‌هایی همان جبر ستیزی و جبر شکنی - شان است که بر پایه‌ی یک آگاهی عمیق ایدئولوژیک استوار بوده و در تن‌ندادن و تسلیم نشدن و سازش نکردن با آن‌چه که مغایر ایدئولوژی است، تبلور می‌یابد. انسان‌های مکتبی در واقع پیشتازان و رهگشایان تاریخ و تکامل اند و بار ایدئولوژی در صفوف مقدم بر دوش آن‌ها حمل می‌شود. چنین افرادی گرچه به دلیل موانع اجتماعی که بر سر راه تکامل انسان و بروز استعدادات وی قرار دارد، به نسبت کل افراد اجتماع آدمی، هنوز بسی اندک و کم‌بازند،

لیکن به خاطر رشد قوای متعالی انسانی‌شان واجد کیفیت و نقش عظیمی در راهبری و هدایت مبارزات اجتماعی هستند (برای آشنائی دقیق‌تر با خصوصیات انسان‌های طراز مکتب می‌توان کلام ۱۲۹ یا کلام ۲۲۴ نهج‌البلاغه را مطالعه کرد).

حال اگر این مفهوم انقلابی از "مکتب" را در کنار مضمون مبتدلی که در تلقی‌های ارتجاعی از این واژه، وجود دارد، قرار دهیم، به عمق تحریف این واژه پی می‌بریم، تلقی‌هایی که بر حسب آن‌ها، "مکتبی‌بودن" بدترین انواع سوء استفاده‌های ارتجاعی از اسلام را یکجا تداعی می‌کند. از توجیه ایدئولوژیک حاکمیت روحانیون و صاحبان قدرت (تحت پوشش ولایت فقیه) و اعمال‌بروش‌های انحصارطلبانه و اشکال گوناگون تنگ‌نظری و فشری‌گری گرفته، تا نفی علم و نیروها و افکار انقلابی و خصومت با آزادی و خلاصه ضدیت کور با هر آن‌چه که بوئی از ترقی‌خواهی داشته باشد!

ملاحظه می‌شود که چه فاصله‌ی عظیمی میان ژرفای انقلابی مفهوم اصیل "مکتب" و ادراک صوری مسخ شده و بی‌معنای مرتجعین وجود دارد! اینجاست که بایستی همه‌ی کسانی را که در پی تأمین منافع دنیوی خویش، واژه‌های اسلامی را وسیله قرار داده و تحریف و قلب معنی اصیل

آن‌ها را وجهی همت خود ساختانند، در عداد سایر دین فروشان محکوم ساخت، و عمل ایشان را به خاطر بکار بردن این واژه‌ها در غیر مواضع واقعی‌شان خیانتی عظیم به اسلام انقلابی و خون‌هایی که در راه احیای کلمه به کلمه‌ی محتوای راستین آن ریخته شده، دانست. خیانتی که به دلیل وسعت آثارش، ابعاد محاسبه‌ناپذیر دارد و از این رو عاملین آن را بایستی مستحق شدیدترین لعن و نفرین‌ها دانست: "فبما نفضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به و لا تزال تطلع على خائنه منهم الا قليلا منهم".

"پس به واسطه‌ی شکستن میثاقشان، لعنت (نفی)‌شان کردیم و قلب‌های آن‌ها را سنگین و گران بار گردانیدیم، چرا که کلمات را از مکان شایسته‌ی خود جابه‌جا و تحریف می‌کردند و فراموش کردند بخشی از آن‌چه را که بدان یادآوری و تذکر داده شده بودند، و بر (ابعاد عظیم) خیانت ایشان آگاه‌نشوی مگر بر اندکی از آن"

### تذکره‌ی نکته

در اینجا لازم است بکنگنهی مهم را در رابطه با این بحث

که پیوسته بایستی بدان توجه داشت‌مندکر شویم، و آن اینست که تخطئه‌ی فرمالیسم خصوصا در اشکال مبتذل رایج آن ممکن است ما را در یک برخورد خودبه‌خودی تحت تاثیر دافعه‌ی عوارض ارتجاعی این فرمالیسم، دچار گرایش به یک نوع محتوا زدگی و بی‌توجهی با کم بها دادن به "شاعر" گرداند، که بایستی در برابر آن‌گاهلا هوشیار بود. چه در یک تلقی ارگانیک از کلیت واحد و به هم پیوسته شکل و محتوا، همان‌گونه که هر شکل، محتوایی را با خود داراست، "محتوا" نیز برای آن که بتواند وجود داشته باشد و به ظهور برسد، باید شکل ویژه‌ی خود را پیدا کند. بر اساس این تلقی، کم‌بها دادن به "شکل" و انکار مفهوم و کارکرد خاص آن، یک گرایش انحرافی بشمار می‌رود. چنین برخوردهایی با "شاعر مذهبی" (به اصطلاح برخورد لیبرالیستی)، نهایتا محتوا را هم نفی می‌کند. زیرا همان‌طور که گفتیم محتوا در دنیای همین ما به صورت لغت و عور وجود ندارد، و همواره خود را در قالب‌ها و اشکال معین عرضه می‌کند. بدین جهت و برحسب نقطه‌نظرها و معیارهای ایدئولوژیک ما، اعتقاد به جهان بینی توحیدی، ملازم با اعتقاد و رعایت مناسک و شاعر ویژه‌ی این ایدئولوژی است. از قضا یک موحد

راستین و انقلابی با درک عمیق رابطه‌ی بین محتوای ایدئولوژیک توحیدی و شاعر آن، خیلی بهتر از فرمالیست‌ها و قشربون، اهمیت شاعر و مناسک توحیدی را درک می‌نماید.

هم‌چنین تحریف واژه‌های اصل توحیدی به دست قشربون و سوء استفاده از اصطلاحات و کلماتی نظیر "اسلام" و "مکتب" و "شهادت" و "اللاکبر" و... که فرهنگ طبقاتی خرده‌بورژوازی از فرهنگ اصل اسلامی ربوده و از محتوایشان تهی ساخته است، نبایستی این عکس‌العمل را در مایه‌جاد کند که تصور کنیم این واژه‌ها و کلمات متعلق به فرهنگ مذهب ارتجاعی می‌باشند و استفاده از آن‌ها توسط ما در حال و آینده دیگر درست نیست. برعکس باید تلاش کنیم تا با ارائه‌ی معنای واقعی آن‌ها و زدودن سوء استفاده‌هایی که از آنها صورت گرفته، از لوث شدن کلمات و فرهنگی که با خون و رنج ارزنده‌ترین فرزندان مجاهد این خلق احیاء گشته و وارد زندگی سیاسی جامعه‌مان شده، جلوگیری کنیم.

### پاورقی:

۱- نمونه‌ی چنین حاسیت‌هایی در تجارب گذشته‌ی سازمان نیز به صورت تجدید نظر در فرهنگ و شکل

تعلیمات و کار تعلیماتی  
مجاهدین" مراجعه کرد)

ویژه‌ی تعلیمات در جهت  
نزدیکی به فرهنگ راست  
(خرده بورژوازی) وجود داشته  
است.

بعد از ضربه‌ی اپورتو -  
نیست‌های چپ‌نما در سال ۵۴  
و بروز گراپشات راست در  
داخل نیروها و عناصر حول و  
حوش سازمان، عدای با تغییر  
دادن و دست بردن در برخی  
تعاریف و اصطلاحات فرهنگ  
تعلیمات سازمان، به‌واژه‌زدائی -  
های خاص خود دست زدند.  
مثلاً با حساسیت و اصرار  
خاصی سعی می‌شد بجای واژه‌ی  
"حرکت" از کلمه‌ی "سبوحیت"  
استفاده شود، یا "تضاد" را  
"زوجیت" بخوانند، همچنین  
برای نامگذاری طبقات و ادوار  
تاریخی اصطلاحات خاصی را  
که دارای صیغه‌ی راست بود،  
به‌کار می‌بردند

در تحلیلی که از این  
گرایش به وسیله‌ی سازمان در  
سال ۵۶ به‌عمل آمد، چنین  
واژه‌زدائی‌ها و واژه‌پردازی‌هایی  
به‌عنوان یکی از مظاهر گرایش  
به راست شناخته شد، که به  
منظور رعایت جانب خرده -  
بورژوازی و امتیاز دادن به آن  
صورت می‌گرفته است. گرایشی  
که در واقع تجلی شکلی و واژه  
شناسانه‌ی دوری گزیدن از  
نیروهای مترقی و گویای تحریک  
و مشابهت درونی با اقشار و  
طبقات مه‌رنده است. برای  
توضیح بیشتر می‌توان به کتاب  
"رهنمودهایی در باره‌ی

# بازتاب اجتماعی و عوارض سیاسی درک فرمالیستی از اسلام

ادراکات فرمالیستی از اسلام اگرچه به طور عمده تحت تاثیر موضع طبقاتی خرده‌بورژوازی شکل می‌گیرد، و در جوهر خود همین نقطه‌نظرها، آرمان‌ها و سمت‌گیری اجتماعی این طبقه می‌باشد - و لذا "بازتاب" اجتماعی این ادراکات عمدتاً بر "خاستگاه" طبقاتی آن منطبق است - لیکن بررسی خصایص و عوارضی که بهینش فرمالیستی به توبه‌ی خود بر مواضع جامعه‌شناسانه و مخصوصاً عملکردهای سیاسی تفکرات مزبور تحمیل می‌کند، نیز ضروری است.

به طور کلی و در یک کلام در ادراکات فرمالیستی از اسلام به علت برخورد صوری و سطحی با پدیده‌های اجتماعی، اساساً دید صحیح و روشنی نسبت به جامعه و طبقات وجود ندارد، به طوری که این فرمالیسم هرچه غلیظ‌تر و شدیدتر باشد، سطحی‌نگری و کوتاه‌بینی هم به همان نسبت افزایش پیدا کرده و دید صاحبان چنین بهینشی را در برخورد با مسائل جامعه و نظاره‌ی افق‌های بلند، محدود می‌نماید؛ لذا عناصر و جریان‌هایی که حامل چنین بهینشی هستند، اصولاً نمی‌توانند به یک نظرگاه اجتماعی مترقی مجهز شوند و حرکت خود را بر بنیاد طبقات بالنده پی‌ریزی کنند. در واقع انتظار این که

در چارچوب یک بهینش فرمالیستی بتوان به یک دیدگاه اجتماعی مترقی دست‌رسی پیدا کرد و از پس حل مسائل پیچیده‌ی جامعه برآمد، مثل این است که بخواهیم مثلاً با یک بهینش اسکولاستیکی غیرمتکی به تجربه و عمل، به استقبال علوم طبیعی رفته و انتظار کشف قوانین آن را داشته باشیم. دلایل این مطلب و همچنین نقطه‌نظرهای حاسی را که بازتاب اجتماعی استنباطات فرمالیستی از اسلام محسوب می‌شوند، در فصل گذشته و بخصوص در خلال تشریح محتوای ادراکات خرده‌بورژوازی سنتی بررسی کردیم. لذا در اینجا از تکرار آن خودداری نموده و تنها به بیان پاره‌ای از عوارض سیاسی درک فرمالیستی مزبور می‌پردازیم.

## ۱- مرزبندی

صوری فلسفی در برخورد

با افراد، نیروها و

نظام‌های اجتماعی

یکی از مهمترین عوارض شکل‌گرایی در قلمرو سیاسی، قضاوت و ادعا بر مبنای ظواهر صوری فلسفی افراد و نیروها و حتی نظام‌های اجتماعی، بدون در نظر گرفتن عملکردها و مواضع اجتماعی - سیاسی آنها (که

بایستی مقدماتاً به عنوان معیار سنجش حقانیت و درجات ترقیخواهی نیروها تلقی گردد) می‌باشد، که خود مشخص یک دیدگاه مطلق بینانه‌ی ایده‌آلیستی است. قشربون یا دم‌زدن صوری از "اسلام" درست بر خلاف معیار جهان‌بینی توحیدی نیروهای مختلف اجتماعی را مقدماتاً بر اساس "اسلام" و "غیراسلام" مرزبندی می‌کنند. در بهینش سطحی و قشری آنها که مطلقاً از مطلق بهینشی‌های یک ذهنیت ایستا و منجمد می‌باشد، نفس قبول صوری "حدا" به نفعی نهایی معیار و ملاک تعیین موضع افراد یا نیروها محسوب می‌شود. نمونه‌ای از این مرزبندی صوری را می‌توان در نام‌گذاری‌های شکل گرواپانهای که معمولاً با اضافه کردن یک پسوند "اسلامی" در انتهای هر اسم یا واژه‌ی صورت می‌گیرد (و این روزها به شکل مضحکی به همه چیز گسترش یافته است)، مشاهده نمود.

این گرایش در سطح نیروهای سیاسی به دامن‌زدن به تضادها و مجادلات اخسی فلسفی و ایجاد قطب‌بندی‌های صوری مسلکی و مآلاً تشدید تفرقه درونی نیروها منجر می‌گردد، که دقیقاً مطلوب دشمنان خلق نیز می‌باشد. در اینجا بایستی بلافاصله خاطر نشان کنیم که منظور از



این مطلب، کم بهادادن به مرزها و تضادهای فلسفی نیست، بلکه پرهیز از برخورد فرمالیستی با مسأله، وهم چنین ضرورت احتراز از تشدید غیر اصولی این تضادها در مرحله کنونی انقلاب مطرح است. بخصوص مطلب اخیر رابایستی به مثابه یک قاعدهی عام در مورد رابطهی وحدت و تضاد سیاسی - ایدئولوژیکی تمام نیروها در این مرحله تلقی نمود، که برحسب آن برخورد با تضادهای فلسفی باید در گذار "وحدت" (در مقابل تضاد اصلی) صورت بگیرد. بنابراین با تضادهای فلسفی خود را با سایر نیروها فراموش نکرده و از آثار عملی عقاید فلسفی، چه در حرکت همین مرحله و بخصوص در آینده غافل نیستیم. لیکن اهمیت دادن به عقاید فلسفی، و به بحث گذاشتن و مطرح نمودن اصولی آن در یک محیط آرام و تفاهم آمیز، یک چیز است و حرکات تفرقه آمیز در جهت تشدید تضادهای درون خلقی که خوشایند امپریالیستها نیز می باشد یک چیز دیگر زیرا از میان برداشتن موانع تحقق آرمانهای ایدئولوژیکی، مان در این مرحله ملازم با "اصل" تلقی کردن "وحدت نیروهای اصولی" است که به موجب آن بایستی از دامن زدن به بحثها و اختلاف نظرهای ایدئولوژیکی و فلسفی خاص در میان نیروها که جز به زبان جنبش و تقویت خصایص ارتجاعی (و یا

اپورتونیستی) تمام نمی شود پرهیز کرد.

از سوی دیگر این قیاس برزبندیهای صوری فلسفی از جانب قشریون، از آنجا که متضمن نادیده گرفتن و انکار جنبه های برحق مواضع عملی نیروها و با نظام های اجتماعی است، طبعاً "طبق قانون جاذبه و دافعهی نیروها، خود آنها را به مواضع ارتجاعی پرتاب خواهد کرد. زیرا وقتی که عبار فلسفی به طور مجرد به مثابهی تنها ملاک ارجحیت و حقانیت نیروها تلقی شود باید تمام نیروهائی را که فی الحقیقت دعوی اسلام دارند، بدون توجه به موضع طبقاتی یا ملی سیاسی شان، در یک طرف قرار داده و از آنها در برابر تمام نیروهای دیگر یعنی نیروهائی که به خدا معتقد نیستند (باز هم صرف نظر از ملی سیاسی و مواضع طبقاتی شان) حمایت شود. به عنوان مثال وقتی معیار یک فرد و یا جریانی برای قضاوت در مورد نیروها و نظام های اجتماعی، صرف دعاوی و ظواهر مذهبی است، لاجرم به این سمت خواهد رفت که فتوای اسلام پناه افغانستان و یا شیوخ مرتجع کشورهای اسلامی منطقه را، بر جنبشها و انقلابیونی که در اقصی نقاط جهان برای آزادی خلقشان تحت سخت ترین شرایط بر علیه رژیم های دست نشاندهی امپریالیسم جنگید هاند، مرجح بداند (۱).

و این درست در نقطه ای مقابل منطق و معیار قرآنی است، که قیام کنندگان در راه "فقط" راجحتی اگر به لحاظ فلسفی در نقطه ای پائین تر از گروندگان به توحید قرار داشته باشند لیکن به خاطر عمل انقلابی شان مورد ستایش قرار داده و قاتلین آنها را در عداد قاتلین انبیاء محکوم می نماید. در حالی که قضاوت و موضع گیری قشریون درست برخلاف این منطق می باشد، و روشن است که نتیجهی آن هم جز دوری از جادهی حق و انصاف و برخورد بر مبنای قسط که باز هم مورد تاکید قرآن می باشد (به آیه ۸ سوره ی متحنه مراجعه کنید) نخواهد بود، که زبان آن نیز در درجهی اول و به طور استراتژیک متوجهی خود انکار کننده خواهد گردید.

در همین جا خوب است به برخورد انقلابی پدراطالقای با نمایندگان کوبانی اشاره کنیم. پدر در گفتگوی تاریخی خود با آنها دقیقاً برخلاف مرزبندیهای صوری رایج، محتوای عملی و مواضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انقلاب کوبا را معیار قضاوت خود قرار داده و سپس ضمن تجلیل از آن می گوید: "در واقع هر انقلاب علیه ظلم و علیه استبداد و علیه استثمار در هر جای دنیا که باشد از نظر ما یک انقلاب اسلامی است. . . این نحوهی قضاوت نشان می دهد که به پیش "پدر" تحت تاثیر اسلام واقعی تا چه اندازه